

تعمیر و تجدید



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ژرژ لواسور

GEORGES LEVASSEUR

استاد افتخاری دانشکده حقوق پاریس

ترجمه: دکتر مصطفی رحیمی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

**مسأله جرم سیاسی
در حقوق استرداد مجرمان**



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. رژیم مساعدی که از دیرباز مجرمان سیاسی در حقوق استرداد از آن برخوردار هستند از یک قرن پیش تاکنون مسأله‌ای مطرح کرده که هنوز به طور وضوح، و مخصوصاً به گونه‌ای عقلی، حل نشده است.

پذیرش تقریباً کلی و جهانی این قاعده^۱ در قراردادهای استرداد از بیش از صد و پنجاه سال پیش به این طرف، هنگامی که مبانی نهاد استرداد مورد توجه قرار گیرد، انسان را غافلگیر می‌کند.

در قرون وسطی، در اسناد سیاسی، تسلیم مجرمانی که گناهشان

۱. دولتهای افریقایی، در قراردادهایی که پس از رسیدن به استقلال با فرانسه منعقد کرده‌اند، نسبت به درج استثناء در مورد جرایم سیاسی نظر بسیار ناموافقی داشته‌اند. در قراردادهای منعقد با بنین، بورکینافاسو، جمهوری افریقای مرکزی، جمهوری خلق کنگو، گابون، ماداگاسکار، موریتانی، نیجریه و سنگال، امتناع از استرداد مجرمان سیاسی اجباری نیست، اختیاری است. در مورد کشورهای تازه به استقلال رسیده، وحدت شکننده میان قبایل رقیب و توسعه اقتصادی به دست نیامده، مانع از آن می‌شود که مخالفانی که به خارج گریخته‌اند - به ویژه پس از کودتای مواجه با شکست - و با پیامهای رادیویی مردم را به شورش برضد رهبران تشویق می‌کنند بتوانند از انتقام کسانی که بر سر قدرت هستند بگریزند.

تقریباً فقط سیاسی بود پیش بینی می‌شد.^۲ به مناسبت جرایم برضد پادشاه بود که، در اصل، استرداد مجرمان در موارد متعدد در اروپا اعمال می‌گردید و این جرایم (سو و قصد نسبت به شخص فرمانروا، ساختن سکه قلب، خیانت، شورش، فرار از سربازی و...) سرشار از معنای سیاسی است. فقط اعمال حق پناهندگی که چند کشور آن را پذیرفته بودند (انگلستان، هلند، سوئیس)، و در آن تاریخ با نهاد بین‌المللی کنونی «فرار» کمتر منطبق بود، مانعی در این راه به شمار می‌رفت.

در قرن هیجدهم، فرانسه شروع به فراهم ساختن شبکه‌ای از قراردادهای استرداد با همسایگان خود کرد^۳، اما مسأله مجرمان سیاسی مورد نظر نبود. قراردادهای فرانسه و سوئیس مورخ ۲۸ مه ۱۷۷۷ و ۱۹ اوت ۱۷۹۸ هنوز استرداد این‌گونه مجرمان را می‌پذیرفت و فقط در قرارداد ۲۳ نوامبر ۱۸۳۴ میان این دو کشور بود که استرداد مجرمان سیاسی متروک شد.^۴ حکومت فرانسه به موجب تصمیم مورخ ۵ آوریل ۱۸۳۱ بر آن شد که نه هیچ‌گونه استردادی را درباره مجرمان سیاسی بپذیرد و نه آن را تقاضا کند.

استرداد همواره جنبه‌ای ارجح در حقوق بین‌الملل عمومی داشته و هنوز هم دارد و پای حاکمیت دولت را به میان می‌کشد.^۵ این معنا با همکاری بین‌المللی در امر مجازات میان دولتهایی که تقریباً همین ارزشها

۲. معمولاً قرارداد مورخ ۱۱۷۴ میان انگلستان و اسکاتلند، که مخصوصاً در مورد جرایم برضد پادشاه موارد کاربرد زیادی یافته است، و نیز قرارداد مورخ ۱۳۰۳ میان فیلیپ لوبل و ادوارد سوم، که به موجب آن شارل ششم از هانری چهارم تسلیم شورشیان پاریس را درخواست کرد، به عنوان شاهد مدعا ذکر می‌شود. در سال ۱۳۷۶ دولت فرانسه با کنت ساووا قراردادی بست که در آن تسلیم کلیه مجرمان فراری، به ویژه سربازان فراری، پیش بینی شده بود.

3. LEVASSEUR et BONNARD: J.-Cl. dr. int. Extradition Fasc. 405-B-2. n° 51.

۴. همچنین است در قراردادهای مورخ ۱۸۱۷ میان هلند و هانور، و نیز قرارداد ۱۸۲۳ میان اسپانیا و پرتغال، و قرارداد ۱۸۲۳ میان دانمارک و سوئد، و قرارداد ۱۸۲۸ میان اتریش و ساردنی، و قرارداد ۱۸۲۹ میان اتریش و تُسکانی.

5. LEVASSEUR et BONNARD: op. cit., Fasc. 405-B-2. n° 12 à 19.

را پذیرفته‌اند و دارای رژیم‌های سیاسی هستند که همین مقررات را دربارهٔ تبعهٔ خود رعایت می‌کند، بهتر مطابقت دارد. چنین است مخصوصاً آنچه در زمان اتحاد مقدس اعمال می‌شد و ماهیت جرم ارتكابی، هر چه بود، فرق نمی‌کرد. معهدا این معنا امروزه، آنجا که جرایم سیاسی اصولاً از شمول استرداد بیرون است، کاملاً محو نشده است.^۶

۲. در واقع، بروز مقوله‌ای خاص در مورد جرایم سیاسی در حقوق بین‌المللی تقریباً مقارن همان زمانی است که در حقوق داخلی عنوان شده است و به همان دلایل.

این ظهور سیاسی سالهای ۱۸۳۰ و انعکاس آن در کشورهای مختلف اروپایی است که مبدئی است برای این معنا که جرم سیاسی به صورت مقولهٔ خاصی نگریسته شود.^۷ بی‌ثباتی سیاسی، که در آن زمان قاعده‌ای به شمار می‌رفت، اقتضا داشت که تغییر حکومتها و حتی رژیمها فراوان تحقق یابد. بدین گونه، هنگامی که جناح مخالف در کشوری پیروز می‌شد، کم اتفاق نمی‌افتاد که قسمتی از حکومت جدید را رهبرانی تشکیل می‌دادند که رژیم سابق آنها را بدین علت که با گفته و نوشته و رفتار خود با رژیم به مبارزه برخاسته بودند به زندان انداخته بود. وانگهی، اتفاق می‌افتاد

۶. در این باره اعلامیهٔ وزارتی دولت فرانسه مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۸۲ جنبهٔ نمونه‌ای دارد: حکومت اعلام می‌دارد که تقاضای استرداد را برحسب «ماهیت نظام سیاسی و قضایی دولت تقاضا کننده» رد می‌کند. همچنین است در مواردی که «خطر تشدید وضع شخص مورد نظر مخصوصاً به علت عمل او یا عقیدهٔ سیاسی او یا نژاد و مذهب او در میان باشد». وانگهی، این شرط در بند ۲ مادهٔ ۳ کنوانسیون اروپا مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۵۷، که فرانسه آن را در ۱۰ فوریهٔ ۱۹۸۶ تصویب کرده است و روابط با تمام کشورهای شورای اروپا را (جز بلژیک و انگلستان که هنوز آن را تصویب نکرده‌اند) تنظیم می‌کند، پیش‌بینی شده است. و چنین است در مورد فنلاند، اسرائیل و لیختن‌اشتاین.

۷. قانون مورخ اول اکتبر ۱۸۳۳ بلژیک، که متعاقب شورش به تصویب رسید که به موجب آن بلژیک از هلند جدا شد، نخستین قانونی است که صریحاً استرداد در زمینهٔ جرم سیاسی را نفی کرد.

که گاه وزیران سابق جای جانشینانشان را بر نیمکت اتهام یا در زندان بگیرند. در این اوضاع و احوال، امکان پذیر به نظر نمی‌آید که این «مجرمان شریف» با تبهکاران عادی هم‌ردیف قرار گیرند. حقوقدانان متعدد، و مقدم بر آنان جرم‌شناسان، بر آن بودند که اینان را به علت سطح بالای فکریشان، شریف بودن مقاصدشان و نداشتن نفع شخصی و حتی فقدان داغ ننگ، در مقوله خاصی جای دهند.^۸ وضع مساعدی که در مورد مجرمیت، تعلیق مجازات، اجبارهای بدنی، وضع زندانها، و آیین خاص در مورد جرم مشهود پیش آمد، زاده این امر است.

در مورد روابط بین المللی، وضع باز هم مساعدتر بود.

برای یک دولت مقرون به احتیاط نبود که با وزیری خارجی طرف مذاکره قرار گیرد که مدتی قبل او را به دولت متبوعش مسترد کرده بود. برعکس، مقرون به صرفه بود که به کسی که امروزه فراری توصیف می‌شود یا تبعیدی مورد تعقیب قرار گرفته است پناهندگی بدهد تا روزی که حزبش به قدرت برسد و پس از آنکه از مهمان‌نوازی کشوری که به آن فرار کرده است تشکر کرد، او را به مقامی بگمارد. بنابراین، تقریباً در همه جا پذیرفته شده بود که هرگاه اعمالی که به مناسبت ارتکاب آنها تقاضای استرداد کسی می‌شد دارای جنبه سیاسی باشد، تقاضا رد شود (با این همه، رد تقاضای استرداد متضمن اعطای حق پناهندگی نبود و دولتی که شخص مورد تعقیب به آن فرار کرده بود می‌توانست او را از کشور اخراج کند).

۳. با وجود این، بسیار زود معلوم شد که جرم سیاسی، برحسب آنکه در حقوق جزای داخلی مورد تعقیب قرار گیرد یا در حقوق استرداد

۸. ایتالیا، شاید به سبب موقعیت سیاسی خود که در آن زمان در آن شبه جزیره مخصوصاً بی ثبات بود، در شمار بانیان مسأله جرم سیاسی درآمدند. (رجوع شود به آثار «گاروفالو» و «فری»): «چهره موجهی که «لومبروزو» از مجرم سیاسی ترسیم کرده، در مقابل داغی که بر سیمای مجرم بالفطره می‌زند، مشهور است.

تعریف شود، دارای حد و مرز واحدی نیست. بی گمان، علت آن است که در حقوق جزای داخلی جرم ارتكابی نظم عمومی محل را مختل می‌کند و دادگاهها چنین تشخیص می‌دهند که مجازات شدیدی الزام آور است؛ برعکس، هنگامی که مسأله در قلمرو حقوق استرداد مطرح می‌گردد، نظم عمومی کشور خارجی (کشور تقاضا کننده) مختل می‌شود و مقامهای ملی کشوری که به مناسبت تقاضای استرداد مورد مشورت قرار می‌گیرند بسیار آسان‌تر به این نتیجه می‌رسند که اعمالی که متهم به مناسبت ارتكاب آنها تحت تعقیب قرار گرفته دارای جنبه سیاسی است. سوء قصدی که در سال ۱۹۳۴ در بندر ماری فرانس نسبت به حیات الکساندر پادشاه یوگسلاوی صورت گرفت و طی آن تروریستهای کرواسی [واقع در یوگسلاوی] پادشاه مذکور و یک وزیر فرانسوی را کشتند مثال بارز این مدعا است.^۹

۴. از سوی دیگر، از مدتها پیش با تحول یافتن فعالیت مبارزان سیاسی و تبعیت آنان از ایدئولوژیها مسأله استرداد پیچیده شده است. فعالیت سیاسی دیگر به شورشها و در خارج از مبارزات خیابانی به نوشته‌های حمله آمیز و خطابه‌های تحریک کننده و تظاهرات و اعتصابها، یا به تشکیل جوامع سری و توطئه محدود نمی‌شود بلکه به صورت سوء قصدهای شدید درمی‌آید که به کمک وسایل بسیار ظریف انجام می‌پذیرد و نیز به صورت قتل اشخاص، گروگانگیری، چریکهای شهری، نهضت آزادی ملی - که مصونیت رزمندگان را طلب می‌کنند - درمی‌آید.

بدین گونه جنبه مساعدی که مجرمان سیاسی در حقوق جزایی بین المللی از آن بهره‌مند بودند به طور محسوسی کاهش یافته است، به ویژه در حقوق فرانسه. این امر موجب می‌شود که اولاً تحول حقوق استرداد از این نظر مورد بررسی قرار گیرد، ثانیاً بجاست که نمایی از وضع کنونی حقوق

۹. دادگاه تورن تقاضای استرداد را رد کرد، در حالی که دادگاه شهر اکس مرتکبان اصلی را به مجازاتهای جرایم غیرسیاسی محکوم کرد.

فرانسه در این مورد به دست داده شود مخصوصاً که تغییرات عمیق سالهای اخیر روشنایی تازه‌ای به مسأله بخشیده است، و ثالثاً در وهله آخر لازم است که ضابطه فوق العاده مبهمی که امروزه در این ماده مورد پذیرش است به طور ضمنی مورد سؤال واقع شود تا ببینیم آیا ممکن است به منظور اعطای ساخت قضایی تری به مسأله بدان صورت جدیدی داد یا نه.



تحول حقوق استرداد تطبیقی

در باره جرم سیاسی

الف. مسأله حقوق فرانسه

۵. صاحب نظران درباره ضابطه جرم سیاسی در اوضاع و احوالی که گذشت بررسیهایی کرده اند^{۱۰}، البته با توجه به این نکته که در این مورد سروکار ما با رژیم استثنایی مساعدی است که جرم سیاسی از آن برخوردار است و مبتنی است بر احترام به آزادی عقاید و نشر افکار. قانونگذار فرانسوی در بند ۲ ماده ۵ قانون مصوب ۱۰ مارس ۱۹۲۷ به معافیتی که مجرم سیاسی از آن برخوردار می شود اشاره کرده ولی ظاهراً به عمد درباره قلمرو انطباق این مقوله ساکت مانده است.^{۱۱} اما صاحب نظر دیگری^{۱۲} بر آن است که

۱۰. رجوع کنید به شماره ۲.

11. LEVASSEUR et BONNARD: op. cit., Fasc. 405-B-4. n° 58 et les références.

GLASER: «Droit international conventionnel», p. 144.

۱۲. رجوع شود به:

وانگهی اوپنهایم، حقوقدانی که همچون مؤلف این کتاب متبحر است، عقیده دارد که تعریف

(OPPENHEIM International Law, 8^e éd. I. p. 707)

جرم سیاسی غیرممکن است.

«تعریف جرم سیاسی یکی از دشوارترین کارهای حقوق استرداد است».

نخستین ضابطه، که مؤثر بودنش تردیدپذیر نیست، ضابطه مدون یا فرمالیستی بود که بیرون از حقوق داخلی فرانسه تقریباً قابل اعمال نبود. اما همین که خصوصیت سیاسی بودن درباره بعضی از اعمال به موجب این ضابطه مدون شناخته می شد دیگر موجبی برای عدم تسری آن به جرمهای مشابه که در خارج ارتکاب یافته بود، و مبنای تقاضای استرداد واقع می شد، وجود نداشت.

قانون جزای سال ۱۸۱۰ برای اعمالی که خصوصیت سیاسی آنها مسلم به نظر می رسید مجازاتهایی خاص نظیر تبعید پیش بینی کرد. اصلاح سال ۱۸۳۲ همین وضع را حفظ کرد و آن را به صورت نظامی درآورد و برای جرایم سیاسی جدولی از مجازاتها ترتیب داد (که بعداً تکمیل گردید و تغییراتی در آن داده شد و این کار تا به امروز ادامه دارد). این ضابطه اطمینان بخش بود و هنوز هم دارای این خصوصیت هست. متأسفانه این جدول منحصر به مجازاتهای جنایی بود، به گونه ای که در مورد جرایم جنحه ای مسأله به حدت و حساسیت خود باقی ماند.

۶. از این زمان به بعد دو برداشت امکان پذیر بود که مورد توجه همه صاحب نظران قرار گرفته است.

اول درک عینی^{۱۳} قضیه است. به موجب این برداشت فقط جرایم ارتکاب یافته بر ضد دولت، حکومت، قوای عمومی و قواعد اساسی کشوری ممکن است به عنوان جرم سیاسی شناخته شوند^{۱۴}. این وصفی بود که در قرن گذشته، در این مورد سه سؤال مطرح می کرد: در جرم سیاسی

13. conception objective

۱۴. عباراتی را که دادگاه عالی گرونوبل در جلسه ۱۳ ژانویه ۱۹۴۷ به کار برده است، تمام مصتقان به عنوان مثال ذکر کرده اند: «جرایمی که بر ضد نظام سیاسی و بر ضد قانون اساسی حکومت و بر ضد حاکمیت کشور ارتکاب یابد و آن نظم عمومی را که قوانین بنیادی دولت و تفکیک قوا مستقر کرده اند مختل کند، جرم سیاسی محسوب می شود».

«جرم مستقیماً متوجه چه کسی است؟» (باید متوجه دولت باشد)؛ «زیان دیده از لحاظ چه نوع حقی مورد تعرض قرار گرفته است؟» (باید از لحاظ حقوقی باشد مربوط به سازمان اجتماعی یا سیاسی)؛ «دولت در اعمال مجازات چگونه نفعی دارد؟» (باید نفعی باشد مربوط به این سازمان اجتماعی یا سیاسی). و آیا این ضابطه عینی همان نیست که رویه قضایی در قلمرو حقوق داخلی پذیرفته است؟^{۱۵}

در این قلمرو، جرایم ماهیتاً سیاسی یا «کاملاً سیاسی» (یا «سیاسی محض») مشتمل است بر هرگونه سوء قصد بر ضد امنیت خارجی^{۱۶} یا داخلی دولت و نیز جرایم مطبوعاتی.

۷. اما نباید فراموش کرد که ملایمتی که مرتکبان جرایم سیاسی از آن برخوردارند مخصوصاً ناشی از هدف بلندی است که اینان تعقیب می کنند و مربوط است به شریف بودن انگیزه های آنان. از همین رو است که شماره طرفداران ضابطه ذهنی^{۱۷} که بر چنین عواملی متکی است زیاد است، زیرا رژیم استثنایی مبنی بر شخصیت و مقاصد مرتکب است. از نظر اینان جرایم غیرسیاسی که به سائقه انگیزه سیاسی یا برای تحقق هدفی سیاسی (جرایمی که به میزان وسیعی در عمل استرداد مورد نظر قرار می گیرند) و غالباً جرایم «مختلط» یا «مرکب» (یا «خویشاوند») نامیده می شوند باید در مقوله جرایم سیاسی قرار گیرند و از مزایای این رژیم برخوردار گردند.

این نظریه در حقوق جزای داخلی فاقد برتری است زیرا در این

15. LEMOULAND: «Les critères jurisprudentiels de l'infraction politique»: Rev. sc. crim. 1988.

16.

۱۶. در باره اختلاف راجع به استرداد همکاری کنندگان با نازیها پس از جنگ دوم جهانی و درباره موافقتهایی که در این باره میان فرانسه و بلژیک و لوکزامبورگ صورت گرفته است رجوع شود به:

LEVASSEUR et BONNARD: op. cit. fasc. 405-B-2 n° 68 s. et fasc. 405-B-4. n° 63 s.

17. critère subjectif

قلمرو انگیزه جرم مورد توجه قرار نمی‌گیرد، اما تا مدتها در حقوق استرداد فرانسه تفوق داشته و نیز در موارد جدید هم مورد تأیید واقع شده است.^{۱۸} اگر دکرترین فرانسه در مورد معافیت استرداد مرتکبان جرایم مختلط به قدر کافی محتاط است شاید از آن رو است که تحت تأثیر محدودیتهای فزاینده‌ای است که در مورد استثنای سنتی معمول می‌گردد. با وجود این، در سطور بعد خواهیم دید که در زمان کنونی، روش عملی دولت فرانسه در مورد استرداد، اجرای ضابطه ذهنی را تحت تأثیر عوامل جدی چندپهلوی کم‌رنگ ساخته و دارای گونه‌ای «خصوصیت موج» شده است، بطوریکه بعضی گفته‌اند رویه قضایی مربوط به سوی «نقطه تقاطع» می‌رود.

۸. در جوار جرایم سیاسی ماهوی و جرایم مختلط یا مرکب باید از جرایم مرتبط^{۱۹} (که گاه «جرایم سیاسی غیرمستقیم» نامیده می‌شود) نیز یاد کرد. این جرایم مربوط اند به جرمی سیاسی که با اجرای ضابطه عینی یا ذهنی بدین عنوان شناخته شده است.

سنتی طولانی، جرایم مرتبط را با جرم اصلی که با آن پیوند دارد تابع یک حکم می‌داند، هرچند قانون ۱۹۲۷ صریحاً به این مورد نپرداخته است (اما چند قرارداد به تنظیم آن اشاره دارند، از جمله بند اول ماده ۳ کنوانسیون اروپایی استرداد و بند اول ماده ۲ کنوانسیون استراسبورگ درباره تروریسم). رویه قضایی فرانسه در موردی که جرمی مرتبط با جرم سیاسی باشد از استرداد متهم امتناع می‌کند.

در مورد جرم مرتبط، قرارداد فرانسه و آلمان مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۵۱ تعریف خوبی از آن به دست می‌دهد، آنجا که می‌گوید: «اعمال ارتکاب

۱۸. سه مورد مطرح شده در سال ۱۹۷۹ مربوط است به جرایم «ارتکابی در کادر مبارزه جمعی از مردم باسک اسپانیا به منظور کسب استقلال سیاسی». در سالهای قبل از آن مربوط می‌شود به هواپیماری، و در مورد دیگر «انگیزه‌های احساسی ناشی از احساس طغیان ملی جمعی از مردم امریکا علیه جنگ ویتنام» و «همدلی با فعالیت گروه «پلنگان سیاه» [در امریکا]».

19. infractions connexes

شده به منظور تدارک جرم سیاسی، یا برای اجرای آن یا تضمین فایده آن یا تدارک مصونیت از مجازات، یا انجام شده به منظور مقابله با تحقق جرم سیاسی» جرم مرتبط محسوب می‌شود.

۹. تحول مذکور تا این اواخر دچار عارضه‌ای نشده بود. با وجود این، پیدایش بحرانی در آخر قرن گذشته موجب نشد که در این تحول تردید حاصل شود.

در این زمان دو جنبش مهم که خصوصیت بارز آنها خشونت عاملان آنها بود، و شباهت بسیاری به موج کنونی تروریسم داشت و چه بسا ارتباطی نیز بین آنها بود، جامعه بورژوازی را تکان داد: نیهیلیسم^{۲۰} انقلابیون روسیه و آنارشیزمی^{۲۱} که در بعضی از مجامع توده‌ای رشد یافته بود. حکومت فرانسه در موافقت با استرداد آنارشیست‌ها تردید نکرد. همچنین، در موارد مشابه از تقاضای استرداد آنان که به ممالک دیگر گریخته بودند امتناع نورزید.

چند علت موجب تحکیم این وضع شد: از طرفی، دولت فرانسه آنارشیست‌ها را به مجازات‌های غیرسیاسی محکوم کرد، مخصوصاً موقعی که اینان رئیس‌جمهور را کشتند. از طرف دیگر، دو قانون خاص در این مورد در حقوق داخلی فرانسه به منظور جلوگیری از اقدامات آنارشیستی وضع شد (قانون ۱۲ دسامبر ۱۸۹۳ و قانون ۲۸ ژوئیه ۱۸۹۴)، هرچند که مخالفان دولت این قوانین را «نفرت‌انگیز» خواندند. سرانجام، نظریه انستیتوی حقوق بین‌الملل در نشست مورخ ۱۸۹۲ خود در ژنو پشتیبان وضع مذکور قرار

۲۰. نیهیلیسم (Nihilisme) یعنی هیچ‌انگاری، یعنی معتقد نبودن به هیچ اصل و قاعده‌ای.

این مرام که مخصوصاً در روسیه اواخر قرن نوزدهم رشد کرد کارش به ترور کشید. ۲۱. آنارشیزم (Anarchisme) کلمه‌ای است ترجمه‌ناپذیر. مخالفانش آن را هرج و مرج طلبی و حتی آشوبگرایی نامیده‌اند، که در بردارنده همه جهات این مسلک نیست. شعار اصلی آن حذف قدرت است و زائد دانستن دولت. در اواخر قرن گذشته عده‌ای از طرفداران این مکتب دست به ترور زدند. ۱۵۳

گرفت. بدین گونه جای تعجب نیست اگر ببینیم که حقوقدانان فرانسوی درباره استرداد آنارشیستها روی خوش نشان دادند.

خارج بودن این گونه جرایم از مقوله جرایم سیاسی را به ویژه این امر تأیید کرد که سوء قصدهای آنارشیستی «جرایم اجتماعی» توصیف شد، زیرا نه تنها متضمن جابه جایی فلان رژیم سیاسی، بلکه شامل نفی هر گونه سازمان اجتماعی می‌گردید.

۱۰. بحران دیگری به مناسبت مجازات بعضی از اعمال شهروندان شریر نزدیک بود به وقوع بپیوندد، ولی با پذیرش ضابطه سنتی و توصیف جرم سیاسی بر حسب ماهیت آن، اختلاف آرام گرفت. سومین بحران بزرگ مربوط است به ازدیاد سوء قصدهای تروریستی که مبنای برداشتی است که فعلاً پذیرفته شده و در بخش دوم این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد (از شماره ۱۹ به بعد).

ب. مسأله جرایم مختلط یا مرکب در حقوق مقایسه‌ای

۱۱. اگر ضوابطی که به آنها اشاره شد بر استنباطی که فرانسه از جرم سیاسی دارد در حقوق استرداد اثر گذاشته‌اند، باید گفت که این ضابطه‌ها اثری کلی و عمومی نیز داشته‌اند (چنانکه نظریه انستیتوی حقوق بین الملل مؤید آن است)، بطوریکه بر ضوابطی که متقابلاً در این خصوص توسط سایر دول اروپایی پذیرفته شده است تأثیر کرده‌اند.

بررسی مختصر حقوق مقایسه‌ای به ویژه از آن رو ضروری است که تقابل در امر استرداد نقش بزرگی دارد، و نیز به این سبب که تقریباً در تمام قراردادهای استرداد پذیرفته شده است که بخشیدن جنبه سیاسی به جرم در آخرین تحلیل و به طور نهایی به عهده مقامهای کشوری که از آن تقاضای استرداد شده است محول گردد. ۲۲

۲۲. دقت در کنوانسیون اروپایی نشان می‌دهد که وسعت امتیاز مجرم سیاسی بر حسب کشورهای

بیشتر این دولتها میان طرفداران ضابطه عینی^{۲۳} و ضابطه ذهنی تقسیم نشده‌اند. کشوری که بیش از همه تابع ضابطه دوم است ظاهراً ایتالیا است که در ماده ۸ قانون جزای خود ذکر کرده است که «اگر انگیزه کلی یا جزئی جرم عمومی مقاصد سیاسی باشد، آن جرم، سیاسی محسوب می‌شود».^{۲۴}

اما، برعکس، بیشتر این دولتها معتقدند که صرف هدف سیاسی کافی نیست تا به جرایم عمومی رنگ سیاسی بدهد و مرتکب از استرداد معاف شود. این مسأله‌ای است که در آن سنجش میزان انگیزه عمل، هدف مورد نظر، وسایل به کار برده شده و اوضاع و احوال قضیه تأثیر عمده دارد.

۱۲. چند قانون کشورهای اروپائی «ضابطه عامل اهم»^{۲۵} را پذیرفته‌اند. پس، در این مورد باید دید در جرم مختلط عامل برتر کدام است و کفه ترازو متمایل به عامل سیاسی است یا غیرسیاسی. در صورت اول تقاضای استرداد می‌شود و در صورت دوم مورد قبول قرار می‌گیرد. ظاهراً در

مختلف فرق می‌کند. دادگاه فدرال سویس گاهی به قانون دولت تقاضا کننده، خواه برای رد تقاضای استرداد و خواه برای موافقت با آن، استناد کرده است. با وجود این، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا کنوانسیون استراسبورگ درباره تروریسم دامنه این اصل را کاهش نداده است؟ هر چند که ماده ۱۳ به دولتهای امضاکننده حق می‌دهد که به جنبه سیاسی نبودن جرایم مذکور در ماده ۱ آن کنوانسیون اعتراض کنند. حکومت فرانسه این شرط را مورد توجه قرار داده و اعلام کرده است که استناد به حقوق پناهندگی را برای خود محفوظ می‌دارد.

۲۳. گاه کشورهای هلند و نروژ را در این مقوله گنجانیده‌اند. هلند در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۱ با استرداد یک نفر از اتباع مراکش که در بلژیک متهم به سرقتی با انگیزه سیاسی از سفارت مراکش شده بود به کشور بلژیک موافقت کرد.

۲۴. تصمیم دادگاه عالی تورن مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۳۴ در این مورد شاهد گویایی است (لازم به یادآوری است که قرارداد فرانسه و ایتالیا متضمن شرط دولت بلژیک، که هرگونه سوء قصد نسبت به رئیس دولت را از شمول جرایم سیاسی خارج می‌داند، نیست).

۲۵. *critère de la predominance* برای شناختن و ارزیابی این نظریه به تألیف زیر مراجعه شود: M^{me} Ringel, thèse, p.149s. et 158s.

آلمان این نظر پذیرفته شده و همچنین در دانمارک، که در آنجا ماهیت نفعی که بر اثر وقوع جرم به خطر افتاده است نیز مورد نظر قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که این نظام در کشورهای سوئد و اتریش نیز مورد قبول قرار گرفته است.

۱۳. در سوئیس به سبب وجود ماده ۱۰ قانون مورخ ۲۲ ژانویه ۱۸۹۲ نظامی سنتی را نیز که در این کشور جاری است به ضابطه عامل اهم می‌افزایند. با این همه، کافی است که جرم ارتکاب شده «در چارچوب مبارزه برای کسب قدرت یا برضد آن باشد، یا در مسیر محروم کردن کسانی از قدرتی باشد که هرگونه مخالفت با حکومت را منتفی می‌سازد».

۱۴. در بریتانیای کبیر نظامی بسیار نزدیک به این نظریه اعمال می‌گردد ولی با گونه‌ای تحول همراه بوده است.^{۲۶} در واقع، برای برخورداری از معافیت از استرداد وابسته به جرایم سیاسی، وضع مقدم بر تصمیم مورخ اول نوامبر ۱۸۹۰ آن بود که جرم «در جریان تشنجی صورت گرفته یا از آن ناشی شده باشد». لرد دیپلوک^{۲۷}، با قبول این نظر که «اگر هدف منحصر مرتکب، ضدیت با حکومت یا سیاست حکومتی دولتی که جرم در خاک آن اتفاق افتاده است، نباشد» در این صورت جرم فاقد جنبه سیاسی است، به نظام ضابطه عینی نزدیکتر می‌گردد. اولاً لازم می‌داند که «هدف منحصر مرتکب، تغییر حکومت این کشور یا مجبور ساختن دولت به سیاست خود باشد، یا بخواهد از تعقیب قضایی در کشوری که سیاستش را نمی‌پذیرد و قادر به تغییر آن هم نیست، فرار کند».

با این همه، این نظر تعدیل شده است. لرد پارکر^{۲۸} جرایمی را

۲۶. برای تحلیل دقیق‌تر از شیوه عمل انگستان به اثر زیر رجوع شود:

Mme Chr. Van Vijnngaert: *Mélanges Bouzat*, p. 514. Adde Mme thèses, p.162s

27. Diplock

28. Parker

سیاسی می‌شناسد که «در چارچوب جنبش سیاسی، و با هدف تغییر سیاست حزبی که در کشور مورد نظر بر سریر قدرت است صورت گرفته باشد». لرد رید^{۲۹} این خصوصیت را در صورتی می‌پذیرد که نتیجه «اعمال شدیدی باشد که هدف آن مجبور کردن فرمانروایی به تغییر همکاریانش یا وادار ساختن حکومتی به تغییر سیاستش باشد». ^{۳۰} لرد راد کلیف^{۳۱} تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: «اگر شخص فراری با دولتی که درخواست استردادش را کرده است درباره‌ی مسأله‌ای مربوط به نظارت سیاسی یا حکومتی کشورش برخوردی داشته باشد» معاف از استرداد است. گودارد^{۳۲} رئیس دیوان کشور انگلستان معتقد است که اگر دولت تقاضا کننده استرداد دولتی توتالیترا باشد دیگر نمی‌توان در جستجوی وقوع تشنج سیاسی بود.^{۳۳}

۱۵. قوانین کشورهای دیگر نیز می‌بایستی با بحرانی که حقوق فرانسه با آن دست به گریبان بود روبرو شوند.

در آنچه مربوط به بحران حاصل از فعالیت آنارشیستی است، واکنش سایر دولتها نیز مانند فرانسه واضح بود: جرایم غیرسیاسی که به نام ایدئولوژی آنارشیسم وقوع می‌یافت مشمول استرداد قرار می‌گرفت.^{۳۴} همچنانکه سابقاً اشاره کردیم دولت انگلستان با استرداد دو آنارشیست

29. Reid

۳۰. ملاحظه می‌شود که غالب اعمال تروریستی ممکن است در این مقوله جای گیرد، ولی انگلستان کنوانسیون استراسبورگ مورخ ۱۹۷۷ را، که در سطور آینده (شماره ۲۰ به بعد) مورد بحث قرار خواهد گرفت، تصویب کرده است.

31. Radcliffe

32. Goddard

۳۲. موضوع مربوط است به دریانوردان لهستانی که در سال ۱۹۵۴ به هنگام توقف کشتی در انگلستان به این کشور فرار کرده بودند. مسلم است که در این مورد در کشور تقاضا کننده تشنجی سیاسی در کار نبود. رجوع شود به:

All. Kozlinski et autres (Queen's Bench. 13 déc. 1954.

۳۴. برعکس، در مورد نیهیلیستهای روسی، دولت بلژیک با تقاضای استرداد مخالفت کرد. دولت سوئیس نیز همین روش را داشت.

به فرانسه موافقت کرد. همچنین، دادگاه فدرال سویس به موجب رأی مورخ ۱۷ مارس ۱۸۹۲ با استرداد کسانی که در سال ۱۹۰۱ متهم به شرکت در قتل پادشاه ایتالیا بودند به این کشور موافقت کرد.

همان طور که نتیجه نشست مورخ ۱۸۹۲ انستیتوی حقوق بین الملل و طرح نمونه قرارداد استرداد، که در سال ۱۹۳۱ از طرف «جامعه بین المللی حقوق جزا و امور مربوط به زندانها» پیشنهاد شد، نشان می‌دهد نظریه حقوقدانان بین المللی نیز در همین مسیر بوده است.^{۳۵}

نظریات حکومتها نیز چنین بود (ماده ۲ قرارداد مکزیکو مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۰۲ و ماده ۳ کنوانسیون گواتمالا منعقد بین دولتهای امریکای مرکزی).

۱۶. جنگ جهانی دوم نیز درباره استرداد مرتکبان بعضی از جرایم مرحله تازه ای گشود.^{۳۶}

امروزه کسی تردید ندارد که جنایات جنگی و جنایات بر ضد بشریت، بدین بهانه که در قلمروی سیاسی ارتکاب یافته است، مشمول معافیت از استرداد نیست. کنوانسیون مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۸ درباره کشتار عام (ژنوسید) در ماده ۷ خود مقرر می‌دارد که از نظر استرداد، این گونه اعمال فاقد جنبه سیاسی است و دولتهای امضاکننده متعهد می‌شوند که با استرداد مرتکبان این اعمال موافقت کنند مگر آنکه آنان را خود مورد تعقیب

۳۵. به هنگام جنگ داخلی کمون در فرانسه [سال ۱۸۷۰] بلژیک و اسپانیا استرداد شورشیان را پذیرفتند. برعکس، سویس و انگلستان نپذیرفتند. رجوع شود به:

Ann. inst. int. XII. p. 167s.

۳۶. درباره استرداد همکاری کنندگان با نازیها از بلژیک (که علی‌رغم موافقتنامه فرانسه و بلژیک تحقق نیافت) به اثر زیر مراجعه شود:

Chr. Van. Vijnngaert eod. loc. p. 838.

همچنین، در صفحات ۸۳۹ به بعد این کتاب، عمل دولت بلژیک در دوران جنگ

الجزایر مشخص شده است.

قرار دهند.

در چهار کنوانسیون ژنو مورخ ۱۹۴۹ امکان استرداد در مورد «جرایم مهم» تحت ضوابط مربوط پیش بینی شده است. همین فکر را در برخی از طرحهای بین المللی نیز می توان یافت، مثلاً در طرحی که به سال ۱۹۵۹ از طرف «شورای بین المللی حقوقدانان» به تصویب رسید^{۳۷} (مواد ۶ تا ۱۰)، یا مصوبه دهمین کنگره «مجمع بین المللی حقوق جزا» در اجلاس مورخ ۱۹۶۹ که در رم انعقاد یافت.^{۳۸} شاید مواد ۳ و ۴ «کنوانسیون اروپا» به طور ضمنی به این گونه جرایم اشاره داشته باشد.^{۳۹}

۱۷. بحران کنونی که در نتیجه گسترش سوءقصد های تروریستی پس از جنگ دوم جهانی به ویژه در سالهای پیرامون ۱۹۷۰ پیش آمد موجب فعالیت شدید بین المللی گردید. سوءقصد ها هرچه آسان تر و خونین تر می شد و امکان فرار و پناهندگی برای مرتکبان هرچه راحت تر می گردید و موجب بروز مسائل ایدئولوژیکی و پیچیده ای می شد: شرق بر ضد غرب و شمال بر ضد جنوب، کشورهای استعمارکننده بر ضد کشورهای استعمار شده، کشورهای عربی بر ضد اسرائیل و کشمکشهای دوران بعد از استعمار و غیره.

در سال ۱۹۷۳ شورای اروپا بر آن شد تا کنوانسیون ۱۹۵۷ را تغییر

۳۷. به موجب این طرح: «جرم کشتار عام (ژنوسید) و جرایم بر ضد بشریت، چه در زمان صلح ارتکاب یابند و چه در زمان جنگ، جرم سیاسی محسوب نمی شوند.»

۳۸. «محدودیت درباره استرداد مجرمان رانمی توان به موردی که اتهام عبارت از جنایتی بر ضد بشریت باشد، یا در مورد جرایم جنگی یا در مورد جرایم مهم منعکس در کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو، تعمیم داد.»

۳۹. «اجرای این ماده در تعهداتی که امضا کنندگان به موجب کنوانسیونهای بین المللی چند جانبه دیگر به عهده گرفته اند، یا خواهند گرفت، تأثیری ندارد». همچنین، این مقررات با کنوانسیونهای مختلفی که نظام «صلاحیت کلی» را پذیرفته اند تطابق دارد.

دهد، و در آن اوضاع و احوال، پرسشنامه‌ای در این باره برای همه دولتهای عضو فرستاد. بسیاری از این کشورها عقیده داشتند که باید مخصوصاً وسایل به کار برده شده و نیز کیفیت قربانیان جرایم را در نظر گرفت. ایتالیا پیشنهاد کرد که اعمال خشونت آمیز یا جرایمی که متوجه افراد بیگناه است از شمول جرایم سیاسی حذف شوند. اتریش و آلمان و سوئیس عقیده داشتند که میان وسایل به کار رفته و هدف مورد نظر باید تناسبی را رعایت کرد.

لزوم همکاری بین المللی به گونه‌ای عاجل احساس می‌شد.^{۴۰}

در سال ۱۹۷۲ سازمان ملل متحد به درخواست دولت ایالات متحد آمریکا دعوت به اجلاس شد که دنباله‌ای نیافت. مجمع عمومی مسأله را از نشستی به نشست دیگر احاله می‌داد و می‌خواست با تروریسم دولتی، منشأ مفروض تروریسم فردی، مبارزه کند. در نتیجه، کار خود را به جستجوی علل تروریسم محدود کرد تا بتواند برای جلوگیری از آن ترتیبی بدهد.^{۴۱}

سازمان دولتهای امریکایی توفیق بیشتری یافت (کنوانسیون مورخ دوم فوریه ۱۹۷۱ که به روی دولتهای غیر عضو نیز گشاده است) و این امر چه بسا رقابت «شورای اروپا» (پرسشنامه ۱۹۷۳) و «اتحادیه اقتصادی اروپایی» (اجتماع اشتوتگارت در ژانویه ۱۹۷۶) را برانگیخت.

در واقع، شورای اروپا اگر، همچنانکه مورد نظر بود، تغییری در کنوانسیون راجع به استرداد نداد ولی کنوانسیون جداگانه‌ای را درباره تروریسم مورد توجه قرار داد که در تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۷۷ در استراسبورگ به امضاء رسید. این امر در چارچوب اتحادیه اقتصادی اروپایی به موجب

۴۰. وانگهی، قبل از جنگ جهانی دوم، به دنبال هیجانی که بر اثر قتل الکساندر پادشاه یوگسلاوی به دست توطئه گران کرواسی پیش آمد، دو کنوانسیون در ژنوبه سال ۱۹۳۷ به کوشش جامعه ملل مورد نظر بود. اما اوضاع آن تاریخ مانع از تصویب و اجرای آنها شد. اصطلاح «تروریسم» ظاهراً برای نخستین بار در قلمرو قضایی در بروکسل به سال ۱۹۳۰، به مناسبت سومین کنفرانس به منظور یکسان کردن بین المللی حقوق جزا، به کار رفت.

۴۱. تنها نتیجه عملی این اقدامات کنوانسیون حمایت از اشخاصی بود که از پشتیبانی بین المللی برخوردارند که در قطعنامه ۳۱۶۶ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۳ پذیرفته شد.

کنوانسیون دوبلین از سر گرفته شد. این دومی هنوز قدرت اجرایی نیافته اما — همچنانکه بعداً خواهیم دید (شماره‌های ۱۹ و ۲۰) — دولت فرانسه هر دو را مورد تصویب قرار داده است. مبنای این کنوانسیون آن است که فهرستی از جرایمی، که در مورد آنها استرداد اجباری است، تنظیم شود (ماده ۱) و نیز فهرست دیگر شامل جرایمی که در مورد آنها استرداد اختیاری است (ماده ۲).

۱۸. این نتایج بیشتر در زمینه محلی به دست آمده است تا در زمینه جهانی. با این همه، باید از توفیق کنوانسیونهای توکیو (۱۹۶۳) و لاهه (۱۹۷۰) و مونرآل (۱۹۷۱) مربوط به هواپیماربایی و امنیت هوانوردی یاد کرد. در حقیقت، این کنوانسیونها به جرایمی که مجازاتی برای آنها تعیین می‌کنند صراحتاً جنبه جرم عمومی نمی‌دهند؛ فقط آنها را از ردیف جرایم فوق العاده خارج می‌سازند.^{۴۲}

چندین مجمع متشکل از صاحب‌نظران کوشیده‌اند طرحهایی در این زمینه ارائه دهند. «مجمع حقوق بین الملل»^{۴۳} با الهام گرفتن از کنوانسیونهای ژنو (که بعداً در سال ۱۹۷۷ با وضع روز تطبیق یافت) از ابتدای پنجاه و ششمین کنفرانس خود (دهلی نو، در سال ۱۹۷۶) مسأله رسیدگی به تروریسم بین المللی را به کمیته‌ای محول کرد. این کمیته از مفهوم جنایت جنگی الهام گرفت، زیرا گروههای متعدد تروریستی مدعی بودند که در حال جنگ هستند. مسأله در کنگره‌های بعدی تعقیب شد. به سال ۱۹۸۴ در پاریس تصمیم بر آن شد تا کنوانسیون ترتیب داده شود که اعمال تروریستی را موجب معافیت از استرداد نداند. این کمیته به ریاست پروفیسور روبن^{۴۴}، ضمن تعقیب فعالانه کارهای خود، کنوانسیون شامل ۱۸

۴۲. از این رو، دادگاههای فرانسه به برخی از تقاضاهای متعاقب هواپیماربایی پاسخ رد داده‌اند.

43. International Law Association

44. Robin

ماده پیشنهاد کرد که در کنگره ورشو مورخ ۲۷ اوت ۱۹۸۸ با قیود و شروط مختلفی به تصویب رسید.^{۴۵}
دیگر مجامع بین المللی نیز هم خود رامصروف این مسأله کرده اند.^{۴۶}



وضع کنونی حقوق بین الملل فرانسه

الف. تغییرات قضایی مؤثر در وضع کنونی

۱۹. دورشته از رویدادهای قضایی بر تحولات حقوق بین الملل فرانسه - آنچه آنکه در بالا تشریح شد - تأثیر نهاده اند.
۱- اولین آنها ناشی از این امر است که دولت فرانسه چندین کنوانسیون بین المللی را، که دارای اهمیت اساسی بوده اند، مورد تصویب قرار داده است.
الف. بدو باید از کنوانسیون اروپایی درباره استرداد مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۵۷ نام برد که فرانسه به دلایلی نامعلوم مدتها از تصویب آن خودداری نمود، در حالی که سرانجام آن را امضاء کرد. قانون ۳۱ دسامبر ۱۹۸۵، سرانجام، این تصویب را تحکیم کرد و تصویبنامه ۱۴ مه ۱۹۸۶ به انتشار آن پرداخت. در نتیجه، کنوانسیون مذکور چندی پیش قدرت اجرایی یافت (در ۱۱ مه ۱۹۸۶).

۴۵. برای اطلاع از این کوششها به گزارش کنفرانسها مخصوصاً به کنفرانسهای بلگراد (۱۹۸۰) و مونرآل (۱۹۸۲) و پاریس (۱۹۸۴) و ورشو (۱۹۸۸) مراجعه شود.
۴۶. به ویژه مجمع بروکسل (۱۹۷۳) و مجمع سیراکوز (۱۹۷۳) قابل ذکر است.

این کنوانسیون، که در ماده ۳ خود به مسأله جرم سیاسی می‌پردازد، جانشین تقریباً تمام قراردادهایی شد که با دولتهای عضو شورای اروپا (جز بریتانیا و بلژیک که هنوز آن را تصویب نکرده‌اند) و سه دولت دیگر ملحق‌شونده (اسرائیل، لیختن اشتاین، فنلاند) انعقاد یافته بود.^{۴۷}

بند ۱، راه‌حل سنتی را تأیید می‌کند: «اگر جرمی که به علت ارتکاب آن تقاضای استرداد شده از طرف دولتی که تقاضا از آن به عمل آمده است جرم سیاسی یا عملی مرتبط با جرم سیاسی شناخته شود با استرداد موافقت نخواهد شد.»

بند ۲ دارای ابداع بیشتری است: «همین قاعده مجرا خواهد بود اگر دولتی که از آن تقاضای استرداد شده دلایل قوی بر این تصور داشته باشد که تقاضای استرداد به سبب ارتکاب جرم عمومی در واقع به منظور تعقیب یا مجازات آن شخص بنا بر ملاحظات نژادی، مذهبی، ملی یا عقاید سیاسی اش صورت می‌گیرد یا ممکن است به یکی از دلایل مذکور وضع متهم تشدید شود.»

بند ۳ مسأله سنتی «سوء قصد» را مورد تأیید قرار می‌دهد (که منحصرأ باید بر ضد حیات رئیس دولت یا یکی از اعضای خانواده او صورت گرفته باشد).

و سرانجام، بند ۴ اجرای کنوانسیونهای بین‌المللی را، که خصوصت چندجانبی دارد، مشروط می‌سازد.

۲۰. ب. دومین عامل سیاسی، که از این پس در حقوق استرداد فرانسه مندرج است، کنوانسیون مربوط به تروریسم پیشنهادی شورای اروپا است که در ۲۷ ژانویه ۱۹۷۷ در استراسبورگ امضاء شد؛ ولی دولت فرانسه، که جزو امضاکنندگان بود، آن را تا سال ۱۹۸۸ تصویب نکرد (و

47. SCHULZ: «La convention européenne d'extradition et le délit politique» Mélanges Constant (1971), p.313.

در این تاریخ، همزمان با موافقتنامه دویلین مورخ ۴ دسامبر ۱۹۷۹ منعقد میان دولتهای عضو اتحادیه اقتصادی اروپا، تصویب کرد، هرچند که دومی هنوز قدرت اجرایی نیافته است).^{۴۸}

این کنوانسیون به قدر کافی پیچیده است و از نظام قابل انتقادی، مشهور به «سیاست زدایی»، پیروی می‌کند.^{۴۹} ماده ۱ کنوانسیون رشته‌ای از اعمال را برمی‌شمارد که «از نظر نیازهای استرداد بین دولتهای متعاقد» نه جرم سیاسی تلقی می‌شوند، نه به منزله مرتب با جرم سیاسی و نه ملهم از انگیزه‌های سیاسی، و در نتیجه باید مشمول استرداد اجباری قرار گیرند. این اعمال مشتمل است بر جرایمی که در قلمرو اجرای کنوانسیونهای لاهه و مونرآل قرار دارند و نیز جرایمی که بر ضد تمامیت جسمی یا بر ضد آزادی اشخاصی که دارای حق حمایت بین‌المللی هستند صورت می‌گیرد.^{۵۰} همچنین است گروگانگیری و نیز ربودن اشخاص یا بازداشت غیرقانونی آنها (در مورد هر کس که باشد) و نیز جرایمی که متضمن استفاده از بمب و نارنجک و موشک و سلاحهای خودکار و نامه‌ها یا بسته‌های منفجر شونده است «در معیاری که این استفاده متضمن خطری برای اشخاص باشد». شروع جرم یا مشارکت در این جرایم گوناگون نیز تابع همین قاعده است.

ماده ۲ شامل قاعده‌ای است که در مواردی که جرم کم و بیش رنگ سیاسی دارد موجب تجویز استرداد است. این قاعده مشتمل بر دو فرض است: اول، موردی که جرم بر ضد جان یا تمامیت جسمی یا آزادی اشخاص صورت گرفته باشد^{۵۱}؛ و نیز هرگاه، مورد، عملی شدید بر ضد اموال

۴۸. این کنوانسیون در فرانسه اعتراضهای شدیدی برانگیخت، ولی همه دولتهای عضو شورای اروپا، جز یونان، آن را تصویب کرده‌اند.

۴۹. قابل انتقاد از آن رو که اعمالی را غیرسیاسی می‌داند که جنبه بارز آنها ملهم بودن از هدفهای و انگیزه‌های سیاسی است و حتی گاه در چارچوب مبارزه‌ای سیاسی موجود از قبل و کاملاً معلوم قرار می‌گیرد.

۵۰. فرانسه در این مورد شرایطی منظور داشته است.

۵۱. مسلماً این قاعده، افقی بسیار دور را در نظر دارد، ولی چون استرداد اختیاری است دولتی که

باشد به نحوی که ایجاد خطری جمعی برای اشخاص کند. در این مورد نیز شروع جرم یا مشارکت در این اعمال تابع همان وضعی است که شامل خود جرم می‌شود.

با وجود این، ماده ۵، در مورد اجباری بودن استرداد، همان استثنایی را که بند ۲ ماده ۳ کنوانسیون اروپایی مقرر داشته است منظور می‌دارد (تقاضای استرداد به منظور اعمال مجازاتی سیاسی یا خطر وجود محاکمه‌ای غیرمنصفانه).^{۵۲}

در مواقعی که اشکالی پیش آید، ماده ۹ مقرر می‌دارد که شورای اروپا قاعده‌ای کدخدامنشانه پیشنهاد کند، و در صورت عدم توفیق، ماده ۱۰ رجوع به داوری را پیش‌بینی کرده است.^{۵۳}

سرانجام، باید خاطر نشان ساخت که ماده ۱۳ اجازه می‌دهد که دولتی به هنگام امضاء یا تصویب کنوانسیون شروطی قائل شود، حتی در مورد ماده ۱. در این مورد، شرط مذکور دولتهای دیگر را مجاز می‌دارد که متقابلاً در مورد او با این تسهیل مخالفت کنند (بند ۳ ماده ۱۳). از سوی دیگر، شرط مذکور باید همراه این تعهد باشد که دولت مورد بحث جنبه اهمیت خاص جرم را مورد نظر قرار دهد، از جمله موارد زیر: الف) اینکه جرم، خطری جمعی برای حیات، تمامیت جسمی یا آزادی اشخاص فراهم کند؛ ب) اینکه متوجه اشخاصی گردد بیگانه از انگیزه‌هایی که موجب الهام آن شده است؛ پ) اینکه وسایلی خشن و خطرناک به کار گرفته شده باشد.

→ از آن تقاضای استرداد شده است می‌تواند، در عمل، استرداد را به جرایم ضدحیات محدود کند. وانگهی، ممکن است اوضاع و احوالی نظیر شدت آشفستگی در نظریه سیاسی یا در روابط بین‌المللی را مورد نظر قرار دهد.

۵۲. این ماده ۵ را عده‌ای از حقوق‌دانان مورد انتقاد قرار داده‌اند. ماده ۷ مشتمل است بر اجبار تعقیب اشخاصی که با استردادشان موافقت نشده است.

۵۳. به نظر نمی‌رسد که این امر تاکنون به اجرا درآمده باشد.

۲۱. ۲- بخش دوم رویدادهای قضایی مربوط به تحول جالبی است که در همین زمان در کارکرد قضایی به وقوع پیوسته است.^{۵۴}

ماده ۱۶ قانون دهم مارس ۱۹۲۷ مقرر می‌دارد: «هیأت تشخیص اتهام رأی قطعی و تجدیدنظرناپذیر خود را مستدلاً درباره تقاضای استرداد صادر می‌کند». نظر منفی، حکومت را ملزم می‌کند (ماده ۱۷). اگر رأی، مثبت باشد «وزیر دادگستری، در صورت اقتضا،^{۵۵} حکم حاوی استرداد را برای امضای رئیس جمهور ارسال می‌دارد». آیا این حکم (که امروزه ممکن است به امضای نخست وزیر باشد) در شورای دولتی قابل تجدیدنظر است؟ قابل تجدیدنظر بودن در سال ۱۹۳۷ پذیرفته شد، اما قلمرو کنترل تا مدتها بسیار محدود ماند زیرا شورای دولتی معتقد بود که نظارت بر شرایط ماهوی استرداد که از طرف هیأت تشخیص اتهام بررسی شده در صلاحیت او نیست.

حکمی که در ۲۴ ژوئن سال ۱۹۷۷ صادر شد حاکی از تجدیدنظری کامل در آن نظر بود. شورای دولتی، هیأت تشخیص اتهام را کمیسیونی اداری دانست و نظارت خود را بر مجموع آیین دادرسی، از جمله تحقیق درباره شرایط ماهوی استرداد، بسط داد و بدین گونه از آن پس درباره مسأله جرایم سیاسی و اعمال مشابه آن موضعگیری کرد. این رویه قضایی به گونه ای استوار هر روز بیشتر تحکیم شد.

در این زمان بود که دیوان کشور طی رأی مورخ ۱۷ مه ۱۹۸۴ خود، به رغم ماده ۱۶، تصمیم گرفت فرجامخواهی اشخاص ذینفع در مورد نظریه

54. LEVASSEUR: «LES NOUVEAUX recours juridictionnels en matière d'extradition»: Archives de Politique Criminelle, n° XII (1990)

۵۵. بنابراین، حکومت دارای اختیار ارزیابی هست که در زمینه حاکمیت خود اعمال می‌کند (مگر اینکه در معرض اشکالهای سیاسی قرار گیرد). به تبع اوضاع و احوال، مخصوصاً موقعیت بین المللی، تصمیم می‌گیرد. پس، می‌تواند ضابطه شخصی جرم سیاسی را متفاوت با تشخیص هیأت تشخیص اتهام، در موردی که درباره استرداد نظر موافق داده است، اعمال کند. کشورهای کامنولث وضعی مشابه با این دارند.

موافق با استرداد را بپذیرد.^{۵۶} در این مورد دیوان کشور به اصول کلی حقوق و این واقعیت که نقض قانون مورد استناد متقاضی «در صورت استقرار، دارای ماهیتی است که او را از شرایط اساسی وجود قانونی اش محروم می‌سازد» استناد کرد و لازم نبود که دلایل نقض نظریه را ذینفع ابراز کند.

بدین گونه میان دو عالی‌ترین مرجع قضایی فرانسه [دیوان کشور و شورای دولتی - معادل دیوان عدالت -] رقابتی پدید آمد که ممکن بود کار به صدور آراء متناقض بکشد.

در سپتامبر ۱۹۸۴ نوعی مصالحه درباره پرونده‌های متهمان اهل باشک^{۵۷} پدید آمد که مخصوصاً مسأله ضابطه جرم سیاسی را در دقیق‌ترین و حساس‌ترین وضع خود مطرح می‌ساخت. دیوان کشور در وضع انقلابی خود تعدیلی ایجاد کرد. و از آن پس نظم غیرماهوی کارکرد هیأت تشخیص اتهام را مورد رسیدگی قرار نمی‌داد و از بررسی شرایط ماهوی قضیه، و در وهله اول جنبه سیاسی بودن جرم که مورد رسیدگی آن هیأت قرار گرفته بود، خودداری می‌ورزید و بدین قناعت کرد که مثلاً تشکیل و ترکیب هیأت تشخیص اتهام، وجود گزارش مشاور و این امر که آیا متهم صحیحاً دعوت شده است یا نه و حق آخرین دفاع در مرحله آخر به او داده شده یا خیر و مانند آنها را بررسی کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ب. نتیجه این تغییرات: ضابطه اهمیت جرم

۲۲. هنگامی که این تغییرات در داده‌های حقوقی و قضایی امر در حقوق استرداد فرانسه روی می‌داد، در رویه قضایی نیز مسیری تازه نمودار

۵۶. لازم به یادآوری است که شعبه جزایی دیوان کشور از مدت‌ها پیش پذیرفته بود که از تصمیمات مبنی بر رد تقاضای آزادی موقت، ذینفع می‌تواند با رعایت شرایط پیش‌بینی شده در بند ۷ ماده ۱۴ قانون ۱۹۲۷ فرجام بخواهد [دیوان کشور فرانسه بیش از یک شعبه جزایی یا حقوقی ندارد-م].

۵۷. ناحیه ای از اسپانیا که در آن تمایلات جدایی طلبانه خشونت‌آمیز وجود دارد-م.

شد مبنی بر اینکه برای ارزیابی خصوصیت سیاسی جرایم مختلط، ضابطه‌ای مبتنی بر اهمیت اعمالی که متهم مورد تعقیب مرتکب شده بود، به وجود آید. (وانگهی، تغییرات مورد نظر و به ویژه تصویب دو کنوانسیون که به آنها اشاره شد این جهتگیری را در لحظه‌ای تحکیم کرد که سوءقصد های کم و بیش تروریستی، از جمله در داخل فرانسه، شدت می یافت. ۵۸)

۱. پذیرش ضابطه منتج از اهمیت جرم، به مثابه علت نفی امتیاز جرایم سیاسی

۲۳. در حالی که ارزیابی و سنجش جنبه سیاسی عمل در صلاحیت انحصاری هیأت تشخیص اتهام است، تمایلی آشکار به تدریج نمودار شده است، که به موجب آن، امتیاز جرایم سیاسی به جرایمی که دارای اهمیت استثنایی هستند تسری نمی یابد.

در ۱۶ نوامبر ۱۹۷۷ دادگاه پاریس جرایمی را که شعبه‌ای از «سپاه سرخ» (معروف به باندا «بادر»^{۵۹}) مرتکب شده بود سیاسی ندانست. رویه قضایی در این مسیر گسترش یافت، هر چند که بعضی آراء مشروط تر (اگر نگوئیم مخالف با این نظر) نیز صادر شد. سرانجام، همان طور که خانم رنژل به درستی می گوید: «جنبه تقوی، عنصر کلیدی بنای استرداد گردید». باید این نکته را نیز خاطر نشان ساخت که در پرونده رد تقاضای استرداد خودمختاری طلبان «ژورا» (۵ دسامبر ۱۹۶۷) و مرتکبان حمله به بانک، که از طرف چند تن پرتغالی صورت گرفت (۴ دسامبر ۱۹۶۷ در پاریس)، نه کسی کشته شد و نه خطری شدید اشخاص را تهدید می کرد.

۵۸. به عقیده فورنیه (Fournier) ضابطه کنونی آمیزه‌ای است از دو نظریه عینی و ذهنی (ابژکتیویسم و سوبژکتیویسم) بی آنکه اندازه دقیق هریک، به گونه‌ای نظام یافته، معین باشد. خانم رنژل (Ringel) معتقد است که: «ضابطه اهمیت جرم رفته رفته به صورت محور قاعده عدم استرداد درآمده است» و «اهمیت جرم عنصر کلیدی بنای استرداد به شمار می رود».

۵۹. Badder گروهی تروریستی و کمونیستی که در آلمان غربی تشکیل یافت. م.

۲۴. وانگهی، شورای دولتی نیز، پس از آنکه در مورد رسیدگی مجدد به آراء هیأت تشخیص اتهام در این مورد خاص خود را صالح دانست، این امر را کاملاً تأیید کرد.

یکی از نخستین آراء در این مورد مربوط به باند «بادر» است که شرحش گذشت. شورای دولتی در رأی مورخ ۷ ژوئیه ۱۹۷۸ خود تصریح کرد که این واقعیت که هدف از اعمال ارتکاب یافته سرنگونی نظام مستقر در جمهوری فدرال آلمان بوده است «با توجه به اهمیت آنها، برای آنکه اعمال مزبور را دارای جنبه سیاسی سازد، کافی نیست». آراء متعددی که متعاقب آن صادر شد همه در این مسیر است.

۲. دلایل موافق با ضابطه اهمیت جرم

دلایل موافق با ضابطه اهمیت جرم، متعدد و مختلف است.

۲۵. الف- نخستین آنها مستخرج از حقوق استرداد ما است از قانون ۱۹۲۷. بند دوم ماده ۵ این قانون مقرر می‌دارد: درباره اعمالی که به هنگام وقوع شورشی یا پیش آمدن جنگی داخلی صورت می‌گیرد با استرداد موافقت نمی‌شود «مگر آنکه مورد عبارت باشد از اعمالی وحشیانه و ناهنجار و مخرب هنر و صنعت که به موجب قوانین جنگی ممنوع است». می‌بینیم که این اعمال در قلمروی کاملاً سیاسی قرار دارد.

همچنین، قراردادهای دوجانبه منعقد بعد از جنگ دوم جهانی نیز منبع دیگر است. در این دوران با نوعی «دموکراسی شدن» مورد سوء قصد، که در بدو امر فقط منحصر به رئیس دولت یا رئیس حکومت بود، مواجه هستیم. منشأ این معنی قرارداد مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۵۱ با آلمان فدرال بود (که شاید مفهوم آن ملهم از حقوق اساسی این کشور بود). در بند ۲ ماده ۴ این قرارداد پیش بینی شده بود که هیچگاه قتل عمد و مسموم کردن جرم سیاسی تلقی نمی‌گردد مگر آنکه قتل در ضمن جنگی آشکار اتفاق افتاده باشد. با تصویب کنوانسیون اروپایی، قرارداد فرانسه و آلمان فاقد اعتبار شده

است، اما همین شرط در بند ۲ ماده ۴۹ قرارداد با کشور ساحل عاج و بند ۲ ماده ۴۹ قرارداد با بورکینافاسو و بند ۲ ماده ۴۷ قرارداد با گابون و بند ۲ ماده ۴۹ قرارداد با موریتانی به قوت خود باقی است. همچنین، در قرارداد میان مراکش و سنگال نیز دیده می‌شود.

از سوی دیگر، در قرارداد منعقد با یوگسلاوی مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۰ (بند ۲ ماده ۴) صریحاً قید شده است که «هرگونه سوء قصدی که در بیرون از دایره جنگی آشکار» ارتکاب یافته باشد از شمار جرم سیاسی خارج است. لازم به یادآوری است که این عبارات تاکنون موجب استرداد بیشتر تروریستها شده است.

ضابطه اهمیت جرم در کنوانسیون استراسبورگ درباره تروریسم نیز مورد تأیید قرار گرفته است. به موجب بند ۲۰ ماده ۱ این کنوانسیون اعمالی که استرداد را اجباری می‌سازد شامل هرگونه خطری برای زندگی بشری است، حتی اگر هیچ گونه سوء قصدی در این مورد صورت نگرفته باشد. ۶۰ ماده ۲ مربوط به استرداد اختیاری از این هم دورتر می‌رود و تمام جرایم بر ضد حیات، تمامیت جسمی یا آزادی اشخاص را در برمی‌گیرد و حتی جرایم شدید بر ضد اموال را هم، در صورتی که خطری جمعی برای اشخاص ایجاد کند، شامل می‌شود.

۲۶. ب. دلایل دیگر تکیه گاه ضابطه اهمیت جرم ملهم از قواعد حقوقی مجری شده در خشونت محض، یعنی جنگ، است. آیا کنوانسیونهای ژنو مصوب ۱۹۴۹ به «اعمالی مهم»، که شامل نقض مقررات باشد، برای توصیه به جرم دانستن عمل و پذیرفتن استرداد متهم تأکید نمی‌ورزد؟ وانگهی، کارهای «انجمن حقوق بین الملل» - که ذکرش گذشت (شماره ۱۸) - بر این بنیان قرار دارد.

۶۰. آدم ربایی، گروگانگیری و بازداشت غیرقانونی در این مقوله قرار دارد. وانگهی، این معما در جرایم استفاده از سلاح خودکار یا ارسال بسته های منفجرشونده به صراحت بیان شده است.

۲۷. پ- این ضابطه دقیقاً از مدت‌های پیش نتیجه بررسی‌های چند مجمع صلاحیت‌دار است.

از سال ۱۸۹۲ «انستیتوی حقوق بین‌الملل» به هنگام نشست ژنو خود نظر داد که «جنایات مهم از نظر اخلاق و حقوق غیرسیاسی نظیر قتل عمد، مسموم کردن، ایجاد نقص عضو یا جراحات عمده ارادی و باسبق تصمیم و شروع به این جنایات و سوءقصد نسبت به اموال با ایجاد آتش سوزی، انفجار و آب بستن به محل، همچنین سرقت‌های مهم مخصوصاً آنها که مسلحانه و با خشونت صورت گرفته باشد» نباید جرم سیاسی مختلط یا مرتبط تلقی شوند.

همین انستیتو در همان زمان رژیم خاصی را در مورد شورشها و جنگ‌های داخلی پیشنهاد کرد که قانون سال ۱۹۲۷ در بند ۲ ماده ۵ خود آن را پذیرفت («اعمال وحشیانه زشت یا اعمال مخرب هنر و صنعت که به موجب قوانین جنگی ممنوع اند»).

طرح «مجمع حقوق بین‌الملل» (رجوع به شماره ۱۸) اصولاً استرداد مرتکبان اعمال تروریستی بین‌المللی را که ایجاد خطری جمعی برای حیات، تمامیت جسمی یا آزادی اشخاص کند و صدمه به قربانیانی برساند که با انگیزه این مرتکبان ارتباطی ندارند مجاز شناخته است. ماده ۳ هرگونه عمل یا تهدید به خشونت، سلب آزادی یا تخریب مایملکی را که حیات شخصی را که در یک وسیله حمل و نقل بین‌المللی یا وسیله ارتباط بین‌المللی کار می‌کند به خطر اندازد، جزو اعمال سابق‌الذکر قرار داده است. همین ماده اصولی مفروض را برمی‌شمارد که در این عبارت کلی می‌گنجند. از طرف دیگر، ماده ۵ شامل محدودیت‌های مختلف الزامات قبلی است. ۶۱

۶۱. مخصوصاً هنگامی که آیین دادرسی دولت تقاضا کننده استرداد نمایانگر ضمانت‌های کافی نیست یا آنکه دولت رسیدگی کننده به تقاضا دلایل کافی بر این امر داشته باشد که شخص مورد تعقیب ممکن است قربانی ملاحظات نژادی، مذهبی، ملی یا تعلق داشتن به گروهی سیاسی یا اجتماعی قرار گیرد، از استرداد خودداری می‌ورزد (بند «الف» ماده ۵ و ماده ۲).

سرانجام، باید خاطرنشان ساخت موارد انتقادی مسأله‌ای که در اینجا بررسی شد گاه صاحب‌نظرانی عالیمقام را وادار کرده که از بعضی ضوابط، که اهمیت اعمال و زیانهای حاصل را در نظر نگرفته است، انتقاد کنند.

۲۸. توصیف سیاسی اعمال مرتبط در تبعیت از ضابطه انحصاری اهمیت جرم، امروزه، یک فرض و «داده» اعتراض ناپذیر در حقوق استرداد فرانسه به شمار می‌رود.

با این همه، می‌توان پرسید که آیا این ضابطه دارای انعطاف‌پذیری خطرناکی نیست، به گونه‌ای که گاه جنبه‌ای دل‌بخواه و «من‌عندی» می‌یابد، به ویژه اگر سنجش آن منوط به تشخیص ذهنی اعضای هیأت تشخیص اتهام یا شورای دولتی باشد؟

برخی از محققان بیم خود را از این موضوع پنهان نکرده‌اند. دادرسان، برعکس حکومت که باید بر اساس موقعیت بین‌المللی و منافع ملی تصمیم بگیرد، موظف‌اند طبق قواعد قضایی حکم دهند و این قواعد باید به قدر کافی روشن باشد تا کاملاً شناخته شود و بتواند راهنمای رفتار مردمان قرار گیرد. پس، مقتضی است بپرسیم که آیا ضابطه اهمیت جرم نباید مورد اصلاح قرار گیرد تا در قالبی نزدیک‌تر به عالم قضا ریخته شود؟



جستجوی دادرسی

درباره ضابطه ناشی از اهمیت جرم

۲۹. هرچند چنین به نظر آید، مخصوصاً پس از تصویب کنوانسیون درباره استرداد و کنوانسیون درباره تروریسم^{۶۲}، که ضابطه اهمیت جرم، آن جرمی را که نمی‌توان آن را سیاسی دانست، در حقوق استرداد فرانسه مشخص می‌کند، نمی‌توان اجازه داد دادرسان چه در دادگاههای قضایی و چه در دادگاههای اداری بدین اکتفا کنند که مثلاً بگویند: «آری، عدم استرداد مجرمان سیاسی محقق است. این اصلی اساسی است. آری، عمل این مجرم بی شک رنگ سیاسی دارد، ولی این جانی زیاده‌روی کرده، ضربه را زیاد محکم فرود آورده و از حد گذرانیده است». آشکار است که اگر ضابطه، فراتر از بعضی حدود باشد، باید از نظر قضایی مشخص شود که این حدود کجا واقع اند.

۳۰. به نظر نمی‌رسد که در این مورد بتوان بر مبنای قضایی جرایم معروف به «جرایم اجتماعی»، که در پایان قرن نوزدهم برای مستثنی ساختن سوءقصد‌های آنارشیستی از مقوله جرایم سیاسی تدارک دیده شد، تکیه کرد.^{۶۳}

۶۲. می‌توان گفت که در یک مورد، دادگاه پاریس و سپس شورای دولتی فرانسه کنوانسیون استراسبورگ را، پیش از آنکه قوت اجرایی یابد، به مورد اجرا گذاردند.

۶۳. این مبنا را «انستیتوی حقوق بین‌الملل» در ماده ۴ قطعنامه ژنو مورخ ۱۸۹۲ پی ریزی کرده که همچنان مورد تأیید پاره‌ای از مؤلفان است.

با وجود این، دادگاه پاریس این ضابطه را به گونه‌ای نمایان در پرونده وینتر گابور^{۶۴} مورد استفاده قرار داده است.^{۶۵} طبق رأی دادگاه، جنبشی که متهم وابسته بدان است «رسالتش حمله به سازمانهای سیاسی دولت نیست بلکه ملت آلمان را به عنوان گروه اجتماعی سازمان یافته در نظر دارد»، و بنا به اعتراف خود می‌خواهد «وضع اجتماعی موجود را از بین ببرد». دادگاه می‌افزاید که «جرم اجتماعی، که در پایان قرن نوزدهم به وجود آمد، در حقوق جزا از جرم سیاسی جدا است، و چه در رویه قضایی و چه در کتابهای حقوقی به عنوان جرمی عادی و غیرسیاسی تلقی می‌گردد و دارای این خصوصیت است که می‌خواهد سازمان اجتماعی را، مستقل از هیأت سیاسی دولتها، متزلزل کند و تظاهر خارجی آن نه تنها با جرم عادی متفاوت نیست بلکه شبیه به آن است. هر دو به یک گونه، هم نسبت به جان قربانیان بیگناه بی توجه اند — چیزی که در جرم سیاسی نیست — و هم نسبت به اموال دیگران».

برای ما مقدور نیست که این ضابطه را حفظ کنیم زیرا بخش عمده اعمال تروریستی و بسیار خشونت آمیزی که می‌خواهند آنها را تابع استرداد قرار دهند با تعریفی که دادگاه پاریس از جرم اجتماعی به دست می‌دهد تطبیق ندارد. شورای دولتی نیز که از رأی استرداد وینتر گابور بدان شکایت شد، به پیروی از نظر نماینده دولت، این دلیل را نپذیرفت (حکم مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۰).

۳۰. ۱. برعکس، می‌توان کوشید تا با توسل به «توختشی» که مورد استناد مکرر حقوق داخلی و حقوق جزای بین المللی است، بنیانی قضایی برای ضابطه اهمیت جرم یافت.

الف. از سال ۱۸۱۰ ماده ۳۰۳ قانون جزا عمل «کلیه تبهکارانی

64. Winter Gabor

65. دادگاه مذکور اهمیت جرم (استفاده از سلاح و مواد منفجره و تهدید به قتل و مانند آن) را نیز مورد استناد قرار داده است.

را که برای اجرای جنایات خود به شکنجه دست می‌زنند یا شروع به اعمال وحشیانه می‌کنند» در حکم قتل باسبق تصمیم می‌داند. لزوماً نمی‌بایست زندگی انسانی فدا شده باشد، ممکن است سرقت همراه با کیفیات مشدده باشد.

مدتی بعد، قانون مصوب ۲۸ آوریل ۱۸۳۲ در مقام تغییر ماده ۳۴۴ قانون جزا مجازات اعدام را در مورد بازداشت غیرقانونی و هرگونه سلب آزادی غیرقانونی «همراه با شکنجه بدنی» مقرر داشت.

البته، این متون قدیمی هستند، ولی قانون مصوب دوم فوریه ۱۹۸۱ با افزودن یک بند به ماده ۳۰۳ قانون جزا، برای مجازات جنایی مرتکبان جرایمی که همراه با شکنجه و اعمال وحشیانه صورت می‌گیرد، آنها را تقویت کرده است. همچنین، هنگامی که در ۹ نوامبر ۱۹۸۷ و ۲ مه ۱۹۸۹ حکومت فرانسه، به ترتیب، کنوانسیون نیویورک مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴ و کنوانسیون استراسبورگ مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۸۷ را تصویب کرد که موضوع هر دو، مجازات دادن شکنجه و اعمال خشونت‌آمیز و غیربشری و خفت آور است، این قاعده تعمیم یافت.

۳۲. ب. از نظر بین‌المللی، باید یادآوری کرد که بند ۲ ماده ۵ قانون مصوب دهم مارس ۱۹۲۷ صریحاً مقرر می‌دارد تبه‌کارانی که در جریان جنگ داخلی مرتکب «اعمال وحشیانه و زشت و مخرب هنر و صنعت شده باشند که به موجب قوانین جنگی ممنوع است» باید مسترد شوند.^{۶۶} وانگهی، قانون مذکور توصیه «انستیتوی حقوق بین‌الملل» مورخ

۶۶. ممکن است جرایم برضد هنر و صنعت در مواردی، جز در جریان جنگ داخلی، به دست گروه‌های خودمختاری طلب صورت گیرد. چنین بود سوءقصدی که در کاخ ورسای صورت گرفت و مرتکبان مورد تعقیب «دادگاه امنیت دولتی» قرار گرفتند. با این همه، این نوع جرایم در اعمال تروریستی کنونی استثناء است، ولی اعمال وحشیانه به نسبت زیادی فراوان دیده می‌شود.

۱۸۹۲ را تحقق بخشید. از آن تاریخ طرح نمونه‌ای قرارداد استرداد که در سال ۱۹۳۱ از طرف «جامعه بین‌المللی حقوق جزا و امور زندانها» تدوین شد در ماده ۶ پیش‌بینی کرد که قتل یا شروع به قتل، در مورد هر کس که باشد، اگر «با توخس یا خشونت‌های خاص» ارتکاب یافته باشد به‌عنوان جرم سیاسی تلقی نمی‌گردد. همچنین، «کمیته قضایی دولتهای امریکایی» در سال ۱۹۵۹ چنین نظر داد که «اعمال خشونت‌آمیز و ضد هنر و صنعت، و به‌طور کلی هرگونه تعدی و تجاوز، اگر از حدود حمله و دفاع تجاوز کرده باشد جرم سیاسی به حساب نمی‌آید».

به عقیده شولتز^{۶۷} تمایلی وجود دارد که «اعمال بسیار خشونت‌آمیز از قلمرو جرم سیاسی حذف شود».

۳۳. ضابطه توخس و خشونت‌های غیربشری^{۶۸} را می‌توان تعیین مرزی مناسب تلقی کرد که هم حقوق بشر را در نظر می‌گیرد (که در آن حق شایستگی بشری شاید در مرتبه بالاتری از حق حیات قرار می‌گیرد) و هم خشونت وابسته به هر عمل سیاسی مؤثری را.

بوریکان^{۶۹} در مقاله‌ای که به سال ۱۹۸۵ نوشته است می‌نویسد: «جنایت مهم آن است که خصوصیت خشونت‌آمیزش هرگونه توجیه سیاسی بودن آن را منتفی می‌سازد». به عقیده حقوق‌دان دیگری به نام رودریگز^{۷۰}: «جنایت خشونت‌آمیز با توجه به وسایلی که به کار رفته و با توجه به بیگناهی کسی که مورد حمله قرار گرفته است شناخته می‌شود».

67. Schultz

68. مخصوصاً در جرایم حقوق عمومی محض پیش می‌آید که مرتکبان گروگانگیری به‌اعمالی وحشیانه یا خشونت‌آمیز (بریدن گوش، قطع انگشت و مانند اینها) دست بزنند. بعلاوه، می‌توان تصور کرد که مرتکبان گروگانگیری، که نیتشان مسلماً سیاسی است، مرتکب «اعمالی غیربشری و تحقیرآمیز» شوند که گاه هم‌ردیف شکنجه است. همچنین است شاید تهیه نوارهای صوتی از بازداشت‌شدگان به اجبار حاوی پیامهایی برخلاف اراده آنان...

69. J. Borricand

70. Rodriguez

آیا آقای بادینتر^{۷۱} (که در آن موقع وزیر دادگستری فرانسه بود) در گفت و شنودی که مجمع «حقوق و دموکراسی» در ۲۰ فوریه ۱۹۸۲ ترتیب داده بود استناد به همین ضابطه را توصیه نمی‌کرد؟ او گفت: «اعمالی وجود دارد که در آن خشونت زیادی به کار می‌رود که وجدان بشری را به سرکشی وامی‌دارد. مرتکبان این اعمال، دارای هر ایدئولوژی‌ای که باشند، فقط جانمایی هستند که قوانین اساسی کشورهای آزاد را نقض می‌کنند». در دهم نوامبر ۱۹۸۲ حکومت فرانسه طی اعلامیه‌ای خاطر نشان ساخت (رجوع به شماره ۷) که برای امتناع احتمالی از استرداد، خصوصیت سیاسی شامل موردی نخواهد شد که در کشوری که آزادیها و حقوق اساسی بشر مورد احترام است اعمال جنایی ارتکاب یافته «دارای ماهیتی باشد که هدف سیاسی منتسب، مبادرت به وسایل ناپذیرفتنی را توجیه نتواند کرد.»

با این همه، ممکن است به ضابطه توحش دو اعتراض وارد کرد. از یک سو، این ضابطه نیز زیاد ذهنی است. باید پرسید: توحش و رفتار غیرانسانی و غیراخلاقی از کجا آغاز می‌شود؟ بند ۲ ماده ۵ قانون ۱۹۲۷ صریح‌تر است: آنچه در این ماده ذکر شده توحش و اعمال خلاف هنر و خلاف صنعت است «که به موجب قوانین مربوط به جنگ ممنوع اعلام شده است». مخصوصاً از این نظر ارجاع به این امر امکان‌پذیرتر است که رویه قضایی فرانسه و سایر کشورها درباره جنایات جنگی موارد استناد فراوانی در اختیار ما گذارده است.

از سوی دیگر، به نظر نمی‌رسد که ضابطه مذکور بتواند با حقوق موضوعه کنونی تطبیق یابد. هیأت تشخیص اتهام و شورای دولتی فرانسه بارها و بارها با استرداد موافقت کرده‌اند از آن رو که اعمال ارتکاب یافته افراطی به نظر رسیده است بی آنکه شکنجه یا عمل وحشیانه یا رفتار غیرانسانی یا خلاف اخلاقی در کار بوده باشد.^{۷۲}

71. Badinter

۷۲. چنین بود حتی در پرونده جانمایی که در ربودن و قتل آلدو مورو (Aldo Moro)،

تصویب کنوانسیون دربارهٔ تروریسم اجرای ضابطهٔ توخش را از این پس دشوار می‌سازد. بی‌شک، هنگامی که اعمال پیش‌بینی شده در مادهٔ ۲ مطرح باشد می‌توان به این ضابطه توسل جست، زیرا در اینجا سخن فقط از امکان استرداد است. برعکس، در مورد مادهٔ ۱، که به موجب آن استرداد اجباری است، مشکل می‌توان امتناع از استرداد را توجیه کرد. در واقع، در هیچ‌یک از پنج مقوله، عنصر توخش ذکر نشده است. در مورد جرایم مذکور در کنوانسیون لاهه و کنوانسیون مونرآل باید با استرداد موافقت شود، حتی اگر در اعمال ارتکاب یافته عنصر توخش تحقق نیافته باشد.^{۷۳} چنین است در مورد قتل یا ربودن یکی از مأموران سیاسی، یا در مورد گروگانگیری عادی. به طریق اولی، همین حکم جاری است هنگامی که عمل ارتکاب یافته با استفاده از بمب یا سلاحهای گرم خودکار یا نامه یا بستهٔ منفجرشونده صورت گرفته و متضمن خطری برای افراد باشد.

۳۴. ۲- برعکس، می‌توان بنیاد قضایی دیگری یافت که با ارزیابی اهمیت جرم بهتر تطبیق داشته باشد و آن توسل به اندیشه‌هایی است که حقوق جزایی فرانسه از آنها الهام گرفته است. بدین منظور، شاید بتوان به اصل تناسب^{۷۴} [میان جرم و مجازات] نیز توسل جست. این اصل هنوز به طور وضوح در متون نیامده^{۷۵} ولی از دیرباز در حقوق موضوعه انعکاس یافته است.

تناسب یکی از عوامل ضروری دو عامل توجیه‌کننده است (و

نخست وزیر پیشین ایتالیا دخالت داشتند. در آن پرونده شاید می‌شد چنین دلیلی را در صدر همه قرار داد.

۷۳. اگر سرنشینان هواپیمای ربوده شده با خطری حتمی روبرو شوند نمی‌توان گفت (جز در موارد استثنایی) که مورد شکنجه واقع شده‌اند، یا در معرض جرمی غیرانسانی و غیراخلاقی قرار گرفته‌اند.

74. proportionnalité

۷۵. اصل مذکور در طرح اصلاح قانون جزای فرانسه در مورد دفاع مشروع وارد شده است.

آیا استثنایی که محرم سیاسی در مورد استرداد از آن بهره مند می شود نسبت نزدیک با عوامل توجیه کننده ندارد؟) و از مدتها پیش به این طرف جزو شرایط دفاع مشروط ملحوظ می گردد، چه در مورد دفاع از جان و چه در مورد دفاع از اموال. همه نویسندگان آثار حقوقی در این امر متفق اند. اگر، در حقیقت، ضرورت فعلیت در دفاع مشروع از خود یا دیگری بنا به اقتضای ماده ۳۲۸ وارد حقوق شده، شرط تناسب در مورد دفاع از جان از رویه قضایی سابقه داری استخراج گردیده است.^{۷۶} در مورد دفاع از اموال، هنگامی که شعبه جزایی دیوان کشور پذیرفت که «فرض» ماده ۳۲۹ چون و چرانا پذیر نیست، توسل به تناسب امکان پذیر شد.

ولی ضابطه تناسب نیز جزو شرایط حالت ضرورت است، همچنانکه این معنا پیش از آنکه مورد پذیرش رویه قضایی قرار گیرد از سوی مؤلفان آثار حقوقی پذیرفته شده بود. اصل اساسی حالت ضرورت این است که آن ارزش اجتماعی که جرم ارتکاب یافته از بین می برد کمتر از ارزش اجتماعی محافظت شده باشد که عامل می خواسته است آن را حفظ کند (زیرا در نظر داشتن هدف در این مورد دارای اهمیت شایانی است، همچنانکه در مورد جرایم مختلط).

۳۵. اندیشه ارجاع به نوعی تناسب در حل مسئله مورد بحث تازه نیست.^{۷۷} ضابطه تناسب غالباً مورد تأکید قرار گرفته و قانون چند کشور خارجی آن را پذیرفته است. اتریش و جمهوری فدرال آلمان به این نکته اشاره کرده اند (و در پاسخ به پرسشنامه «شورای اروپا» بر آن تأکید نموده اند) که وسایل مورد استفاده برای تحقق هدف سیاسی، و نیز تناسب آن را با آنچه مورد نظر بوده است، به طور جدی مورد ملاحظه قرار داده اند.

۷۶. شایان ذکر است که سنجش تناسب در صلاحیت رسیدگی فرجامی دیوان کشور است.

۷۷. این ملاحظه را در پاسخهایی که دولتهای اتریش، سوئیس، جمهوری فدرال آلمان و نیز ایتالیا به پرسشنامه «شورای اروپا» در سال ۱۹۷۳ داده بودند می توان یافت.

یادآوری می‌کنیم (رجوع به شماره ۳۲) که «کمیته قضایی کشورهای امریکایی»، توصیه کرده است که «نقض هر چیزی که از حدود قانونی حمله و دفاع تجاوز کند» جرم سیاسی محسوب نشود.^{۷۸}

هرچند که بروز بعضی اختلاطها ممکن به نظر می‌رسد، ضابطه تناسب از ضابطه تفوق که برخی از کشورها آن را پذیرفته اند (شماره ۱۲) متمایز می‌گردد. در مورد آخرین نظر این است که ببینند در جرم مورد بحث عنصر سیاسی تفوق داشته است یا عنصر غیرسیاسی؛ در مورد ضابطه تناسب می‌خواهند ببینند در شرایطی که در سطور آینده ملاحظه خواهد شد آیا وسایل مورد استفاده با هدف تناسب داشته است یا خیر. ممکن است بسیار اتفاق بیفتد که جرمی خارج از تناسب باشد در حالی که جنبه سیاسی آن غالب باشد، یا برعکس.

۳۶. ضابطه تناسب مفهومی قضایی است که در حقوق داخلی تابع نظارت دیوان کشور قرار دارد. این ضابطه نباید مانند ضابطه اهمیت جرم صرفاً ذهنی باشد و به همین سبب سنجش دامنه آن باید نتیجه چندین مقایسه باشد، شاید متعددتر و توأم با باریک بینی بیشتری از آنچه در مورد دفاع مشروع و حالت ضرورت مرسوم است.

مسئلاً بجاست که خشونت وسایلی را که در ارتکاب جرم به کار رفته است با نتیجه مورد نظر (سقوط فلان رژیم، تغییرات سیاسی در موارد خاص، آزادی بعضی از زندانیان و غیره) مقایسه کرد.^{۷۹} شاید لازم باشد که بکارگیری وسایلی را نیز که خشن و نفرت‌انگیز است مورد توجه قرار داد

۷۸. لمولان (L. mouland) خود را تابع این نظام می‌داند و با تأیید نظریه لابه‌تول (L. abétouille) می‌گوید باید بر مجموعه‌ای از نشانه‌ها و تناسبها تکیه کرد: «هدف و وسایل را به هم نزدیک ساخت، میان آنها وجود پیوندی عقلی جستجو کرد و به رژیمی که با آن مبارزه می‌شود توجه داشت».

۷۹. مانند اینکه آیا وسیله مورد استفاده برای دستیابی به هدف سیاسی مورد نظر مؤثر بوده است؟ یا اینکه آخرین وسیله عقلی بوده یا نه.

(مثلاً بمب گذاری در اتومبیل، گذاشتن مواد منفجره در محلی پر رفت و آمد و منفجر کردن آن از فاصله ای دور پس از گذشتن مدتی)؛ اقداماتی که یادآوری دامگذاری است و منافعی با مبارزه ای خالی از خدعه. مقایسه وسایل و نتیجه، مسلماً در کشورهای که ضابطه اهمیت جرم را مورد توجه قرار می دهند انجام می پذیرد. فایده آن مسلم است اما نباید به آن اکتفا کرد.

۳۷. باید آن ارزش ایدئولوژیکی را که مدعی حفظ یا اعتلا بخشیدن به آن هستند با ارزش اجتماعی فدا شده مقایسه کرد.^{۸۰} از میان ارزشهای اجتماعی، حیات بشری در مرتبه والایی قرار دارد. در این مورد با امری مسلم سروکار داریم، به نحوی که در مورد سوء قصد. همان طور که در بعضی از عهدنامه های دوجانبه فرانسه و دولتهای دیگر شرط شده است، اگر عمل مورد بحث قتل یا مسموم کردن اشخاص باشد، جرم سیاسی تلقی نمی شود مگر آنکه عمل ضمن جنگی آشکار صورت گرفته باشد.

در همین راستا، طرح کنوانسیون مصوب ۱۹۲۸ توسط «مجمع حقوق بین الملل» پیشنهاد می کند که استرداد اشخاص متهم یا محکوم به جنایتی که منجر به مرگ یا نقص جسمی مهمی گردیده است مجاز شمرده شود.^{۸۱} و سرانجام، کنوانسیون راجع به تروریسم در ماده دوم خود استرداد اشخاصی را که مرتکب «هرگونه عمل خشونت آمیز مهمی [شده باشند] که هدف آن حیات یا تمامیت جسمی یا آزادی اشخاص باشد» مجاز می شمرد. همچنین است در مورد کسانی که مرتکب «عمل مهمی بر ضد دارایی

۸۰. این مقایسه را قطعنامه نهایی شماره ۷ گردهمایی سیراکوز مورخ ژوئن ۱۹۷۳ توصیه کرد.

۸۱. طرح مصوب ورشودر ۱۹۸۸ اعمال تروریستی موجب خطری جمعی را نسبت به مورد حیات، تمامیت جسمی یا آزادی اشخاص یا شامل اشخاصی که خارج از انگیزه اعمال مورد نظر قرار دارند مورد توجه قرار می دهد (ماده ۱). قربانیان ممتاز اشخاصی هستند که در ایجاد روابط بین المللی دخیل اند (بند «الف» ماده ۳)؛ همچنین اشخاصی که در محلهایی هستند که جای گرد آمدن کسانی از ملیتهای مختلف است (بند «ب» ماده ۳). این طرح از طرح ۱۹۲۸ کمی عقب تر است.

اشخاص شده‌اند و ایجاد خطری جمعی برای اشخاص کرده باشند». بنابراین، تمامیت جسمی و پس از آن آزادی در مرتبه اول ارزشهای اجتماعی قرار دارد.

۳۸. در وهله سوم باید خساراتی را که از آن اجتناب شده (یعنی نتیجه به دست آمده از نظر ایدئولوژیکی) و خطری را که جرم ایجاد نموده است، با هم مقایسه کرد. در اینجا، هم اهمیت مغشوش کردن نظم عمومی از یک سو مورد توجه قرار می‌گیرد (حاصل به کار بردن مواد منفجره یا سلاح خودکار، انتخاب محلی پر رفت و آمد، آثار وحشتی که همراه با عمل بوده یا بعداً ایجاد شده است) و هم شخصیت قربانیان حادثه و کیفیت و تعداد آنها، از سوی دیگر. قوانین و تصمیماتی گوناگون درباره «قربانیان بیگناه» اصرار می‌ورزند^{۸۲} و نیز درباره اشخاصی که مخصوصاً مورد حمایت قرار دارند و قربانیانی که کاملاً از مبارزه ایدئولوژیکی، که جرم در چارچوب آن وقوع یافته است، به دورند. در موردی که قربانی، کودکان یا زنان یا بیماران بستری یا معلولان باشند نیز مسأله مورد توجه قرار می‌گیرد.

در این مورد نیز با مقایسه‌ای که برای سنجش اهمیت جرم لازم است سروکار داریم، اما باید با توجه به نکاتی که گذشت و آنها را خواهیم آورد همراه باشد.

۳۹. آخرین مقایسه‌ای که باید انجام گیرد در قلمروی اندک متفاوت قرار دارد، اما در لحظه تصمیم‌گیری رعایت آن ضروری است و از متون قابل اجرا استنتاج می‌گردد، و آن زیبایی است که به حقوق بشر می‌رسد و ممکن است در نتیجه استرداد متهم تحقق پذیرد در مقایسه با ارضای خاطر دولت متقاضی استرداد (شماره ۱۹). این امر مسلماً در مقررات عهدنامه

۸۲. این توجه در قطعنامه مجمع مشورتی «شورای اروپا» مورخ ۱۶ مه ۱۹۷۳ و در قطعنامه گردهمایی سیراکوز (۱۹۷۳) و طرح مجمع حقوقی بین‌المللی مصوب ۱۹۸۸ دیده می‌شود.

پیش بینی شده است. در این مورد باید عمل ارتکاب یافته را با محاکمه ای که متعاقب استرداد در کشور متقاضی استرداد صورت می گیرد مقایسه کرد.

بند ۲ ماده ۵ قانون فرانسه مصوب ۱۹۲۷ پیش بینی می کند که اگر دولت متقاضی استرداد در تقاضای استرداد کسی که متهم به ارتکاب جرم عادی است، هدفی سیاسی را تعقیب کند، با تقاضا موافقت نخواهد شد. کنوانسیون اروپایی در بند ۲ ماده ۳ از توجهی شبیه به این معنا الهام گرفته و عبارتی تنظیم کرده است که مفهومی وسیع تر و قانع کننده تر دارد. به موجب آن، دولتی که از او تقاضای استرداد شده است اگر بیم آن را داشته باشد که شخص مورد نظر «به ملاحظات نژادی، مذهبی، ملی یا به سبب داشتن عقاید سیاسی مورد مجازات قرار می گیرد یا وضع او به یکی از علل مذکور وخیم تر می گردد» می تواند از استرداد امتناع کند. آیا این، ضابطه مورد نظر لرد راد کلیف که ما در بند ۱۴ این گفتار به آن اشاره کردیم نیست؟

همین توجه، با دقتی بیشتر، در کنوانسیون استراسبورگ درباره تروریسم نیز دیده می شود. ماده ۵ این کنوانسیون مقرر می دارد: «اگر دولتی که از آن تقاضای استرداد شده است دلایلی جدی بر این ظن داشته باشد که تقاضای استرداد از آن رو صورت گرفته است که شخص مورد تقاضا بنا بر ملاحظات نژادی، مذهبی، ملی یا عقاید سیاسی مورد تعقیب یا مجازات قرار گیرد، یا خطر آن باشد که وضع او به یکی از علل مذکور وخیم گردد، استرداد منتفی است». اگر این بیم موجه باشد ممکن است حتی در مورد تروریسم از استرداد خودداری شود.

بدین گونه رعایت حقوق بشر تا حدی نه فقط جای احترام به عقاید سیاسی بلکه جای احترام به عمل سیاسی را نیز می گیرد.

۴۰. باقی می ماند بررسی این امر که بینیم ضابطه تناسب که هدفش این است که به مفهوم اهمیت جرم شالوده ای قضایی بدهد، آیا می تواند در چارچوب قواعد کنونی حقوق استرداد فرانسه و به ویژه قواعدی

که کنوانسیون استراسبورگ راجع به استرداد تروریستها وضع کرده^{۸۳} و در بند شماره ۲۰ این گفتار به آن اشاره شده است، کاربرد داشته باشد؟ در مقام رابطه با کشورهای متعددی که مانند فرانسه پای بند کنوانسیون مذکور نیستند اجرای ضابطه تناسب برای سنجش اهمیت جرم مختلط نباید هیچ گونه مشکلی ایجاد کند، حتی اگر این کنوانسیون پیش از تصویب بر کارکرد استرداد فرانسه تأثیری کرده باشد. باقی می ماند این مسأله که دولت تقاضا کننده نیز به کنوانسیون استراسبورگ ملحق شده باشد. در موردی که جرمی که به علت وقوع آن تقاضا صورت گرفته است منطبق با ماده ۲ کنوانسیون باشد، مسلماً هیچ گونه مشکلی پیش نمی آید. در این مورد، در واقع، استرداد تجویز شده است ولی الزامی نیست. بنابراین، هیأت‌های تشخیص اتهام و شورای دولتی می توانند، برای اتخاذ تصمیم درباره اینکه آیا جرم مختلط آنقدر مهم هست که بیرون از دایره رژیم جرایم سیاسی قرار گیرد یا برعکس باید تابع آن باشد، از ضابطه تناسب استفاده کنند.

۴۱. اما آیا ضابطه تناسب با ماده ۱ کنوانسیون سازش دارد؟ این امر بخصوص از آن نظر مفید است که بسیاری از اعمال مندرج در فهرست این ماده ممکن است دارای اهمیت کاملاً نسبی باشند. چنین است در مورد هواپیماربایی که هیچ گونه قربانی نداشته است^{۸۴}، یا در بعضی از گروگانگیریها یا بازداشت‌های غیرقانونی^{۸۵} و ارسال بسته‌های حامل مواد منفجره که نتیجه منظور از آن حاصل نشده است. اگر حکومت فرانسه به سبب رأی ناموافق هیأت تشخیص اتهام یا

۸۳. بعضی بر این عقیده اند که پذیرش ضابطه تناسب، با شرحی که گذشت، کنوانسیون استراسبورگ را سالبه به انتفاء موضوع کرده است.

۸۴. باید یادآوری شود که دادگاه پاریس در آراء مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۷۵ و ۱۵ نوامبر ۱۹۷۶ خود نظر منفی داده است.

۸۵. می دانیم که رویه قضایی فرانسه به آسانی توصیف بازداشت غیرقانونی را، هر چند که مدت محرومیت از آزادی کوتاه باشد، می پذیرد.

به سبب لغو فرمان از طرف شورای دولتی مجبور به رد تقاضای استرداد باشد، یا حتی در موردی که به رغم نظری موافق تصمیم به رد تقاضا بگیرد، تصمیمش در معرض اعتراض قرار می‌گیرد و مسئولیت سیاسی اش با سوءظن مواجه می‌شود. بنابراین، باید به قید پیش‌بینی شده در ماده ۱۳ کنوانسیون که مرجعش بوده است توجه کند.

به موجب این قید^{۸۶} دولت حق دارد، در صورتی که جرایم مندرج در ماده ۱ را سیاسی تلقی کند، از استرداد خودداری نماید. با وجود این، دولت که به این قید توسل می‌جوید باید «به هنگام بررسی و سنجش جرم خصوصیت اهمیت ویژه آن را که شامل مواد زیر است به طور شایسته مورد توجه قرار دهد: الف) توجه کند که جرم خطری جمعی برای حیات، تمامیت جسمی یا آزادی اشخاص ایجاد کرده، یا ب) برای تحقق جرم وسایل خشونت‌آمیز و غیراخلاقی به کار برده است». ملاحظه می‌شود که استناد به عدم اهمیت جرم که خود متکی به ضابطه تناسب است کاملاً با کنوانسیون استراسبورگ، که فرانسه از این پس پای‌بند اجرای آن است، سازش‌پذیر می‌باشد.^{۸۷} باید افزود که طبق ماده ۷ کنوانسیون استراسبورگ، فرانسه در صورت رد تقاضای استرداد باید متهم را به موجب قوانین مربوط به تروریسم تعقیب کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

□

۴۲. چنین می‌نماید که مسأله دشوار جرم سیاسی در امر استرداد را بتوان با شرحی که گذشت مطرح کرد. مسلم نیست که حقوق موضوعه

۸۶. باید تذکر داد که این قید را در مورد رابطه فرانسه با دولت دیگری که به کنوانسیون ملحق شده است می‌توان در مقابله با حکومت فرانسه مورد استفاده قرار داد، هر چند که دولت مذکور آن را عنوان نکرده باشد.

۸۷. یادآوری این نکته ضرورت دارد که مواد ۹ و ۱۰ کنوانسیون پیش‌بینی می‌کند که، در صورت بروز اشکال در تفسیر کنوانسیون، می‌توان موضوع را دوستانه و از طریق داوری حل کرد.

فرانسه تصویب کنوانسیون اروپا و کنوانسیون دربارهٔ تروریسم را تاکنون هضم کرده باشد، و نیز مسلم نیست که از دوگانگی تجدیدنظرخواهی در امر استرداد تلفیقی کامل به وجود آورده باشد. همچنین، حقوق استرداد از بحرانهای تازه که ممکن است ناشی از اشکال دیگر مبارزات سیاسی، زادهٔ تحول علمی، باشد در امان نیست. احتمال آن هست که تفوق اساسی‌ترین حقوق بشر همچنان بر مسائل ممنوع ایدئولوژی سایه اندازد و کارکرد خود را حتی بر استرداد به‌طور کلی مسلط کند.

به‌علل متعدد، داده‌های مسأله همانها که صد و پنجاه سال پیش بودند، نیستند و راه حل نیز باید لزوماً با توجه به این امر تعیین گردد. ضابطهٔ تناسب، مستخرج از مقایسهٔ مقارن، شاید بتواند تعادل مطلوب را در هر دعوی قضایی، هرچند در جنگل روابط بین‌المللی، ایجاد کند. و آیا این ضابطهٔ تناسب اکنون، در قلمروهای نزدیک، از طرف دیوان عدالت اتحادیهٔ کشورهای اروپایی واقع در لوکزامبورگ و نیز از طرف دیوان استراسبورگ، که به‌موجب کنوانسیون مربوط به حمایت از حقوق بشر و آزادیهای بنیادی تشکیل یافته است، قابل اجرا نیست؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتونستان جامع علمي مرکز